

راه مستقیم!



محمد تقی صرّفی پور



مقدمه

قال الله تعالى: ولایة علی بن ابیطالب حصنی ومَن دخل فی حصنی امن مِن عذابی.

قال رسول الله: مَن کنتُ مولاه فهذا علیُّ مولاه اللهم والِ مَن والاه وعاد مَن عاداه وانصُر مَن نصره واخذل مَن خذله.

بعد از حمد بیکران خداوند حکیم را و سلام و صلوات بر محمد وآلش.

هر انسانی وقتی تصمیم می گیرد که در راه مستقیم بگذارد و به سعادت و عده داده شده برسد، در مقابل خود صدها راه را می بیند که همه ادعای نمایند که راه ما برحق است و یا و در این راه قدم بگذار! از گروه های مسیحی گرفته تا یهودی و زرتشتی و صابئی

و گروههای بودائی و هندو و آئین شینتو و بهائیت و اهل حق و علی
اللّهی و گروههای شیطان پرست و گروههای چهارگانه اهل تسنن تا
مذهب برحقّ شیعه دوازده امامی. همه ادعا دارند که ما برحق هستیم
و راه مستقیم ما هستیم.

در این نوشتار سعی شده که راه مستقیم را با دلایل مختلف ثابت
نموده و خواننده را با این دلایل آشنا سازد.

حوزه علمیه شهرستان صحنه - بهار 83

من شهادت می‌دهم ...

ای علی بن ابی طالب! شهادت می‌دهم من که: تو امیر
مؤمنان و سرور اوصیاء و وارث علم پیامبران و نماینده پروردگار
عالمیان و مولای من و مولای مؤمنین هستی.

شهادت می‌دهم که: تو امین خدا در زمین و سفیر خدا در
میان مخلوقاتش و حجت رسای خدا بر بندگانش هستی.

شهادت می‌دهم که: تو دین پایدار خدا و صراط مستقیم الهی و نبأ
عظیم که در آن مردم اختلاف دارند هستی.

شهادت می‌دهم که: تو در حالی که مردم مشرک بودند به خدا
ایمان آوردی و حق را تصدیق نمودی در حالی که آنان خدا را
تکذیب کردند و در راه خدا جهاد نمودی در حالی که اینان سرباز
زدند و خدا را با اخلاص و صبر عبادت نمودی تا به شهادت رسیدی.

شهادت می‌دهم که: تو سرور مسلمانان و پیشوای مؤمنین و امام متقین و رهبر سفید رویان و برادر رسول خدا و وصی او و وارث علم رسول و امین پیامبر بر شریعت او و جانشین او در امتش و اولین کسی که به خدا ایمان آورد و آنچه بر پیامبر نازل شد ایمان آورد هستی.

شهادت می‌دهم که: پیامبر آنچه در باب ولایت تو به او نازل شد انجام داد و اطاعت تو را واجب اعلام نمود و از مردم برای تو بیعت گرفت و تو را از مؤمنین به خودشان سزاوارتر قرار داد همانگونه که خدا پیامبر را این گونه کرد. و پیامبر، خدا را شاهد بر این کار گرفت و گفت ای مردم آیا پیام خدا را رساندم؟ گفتند: اللهم بلی! پس پیامبر گفت خدایا تو شاهد باش.

شهادت می‌دهم که: تو به عهد الهی وفا کردی و خداوند هم به عهدش درباره تو وفا کننده است.

شهادت می‌دهم که: تو و عمویت و برادرت آنانید که با جانهایتان با خدا معامله کردید و خدا درباره شما نازل کرد که: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ

به و ذلك هو الفوز العظيم، التائبون العابدون الحامدون
السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون
عن المنكر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنين.

شهادت می‌دهم که: کسیکه درباره تو شک کند به پیامبر امین
ایمان نیآورده است و کسی که از تو به دیگری عدول کند از دین
استوار که مورد رضای الهی است و با ولایت تو در غدیر، بدور است.

شهادت می‌دهم که: تو مصداق آیه شریفه هستی: و انّ هذا
صراطی مستقیما فاتّبعوه ولا تتّبّعوا السبل فتفرّق بکم عن
سبیله.

بخدا سوگند کسیکه از غیر تو تبعیت کرد گمراه شد و کسی که
دشمنی با تو نمود از حق روگردان شد. خدایا! امرتورا شنیدیم و
اطاعت نمودیم و از راه مستقیم تو تبعیت نمودیم پس خدایا ما را
هدایت نما و دل ما را بعد از هدایت منحرف ننمای و ما را شاکر
نعمتهایت قرار بده.

شهادت می‌دهم که: تو همواره مخالف هوای نفس بودی و
با پرهیزکاران هم پیمان و بر فرو بردن خشم، قادر و از مردم
عفو کننده و در هنگام انجام معصیت الهی توسط مردم ناراحت و

هنگام اطاعت مردم راضی و به آنچه خدا با تو عهد کرد عمل کننده بودی.

شهادت می‌دهم که: تو از روی خواری تقيه نکردی و از روی یتابی از حقت باز نایستادی و از روی زبونی از مبارزه با غاصبان حقت عقب نشینی نکردی و از روی چرب زبانی خوشنودیت را برخلاف خوشنودی خدا ظاهر نمودی و بخاطر مصیبت‌هایی که بر تو نازل شد سستی نمودی و از روی حفظ جان از خواستن حقت درمانده نشدی بلکه وقتی بتو ظلم شد خدا را در نظر آوردی و امرت را به او واگذار نمودی و به مردم تذکر دادی ولی متذکر نشدند و آنان را موعظه کردی ولی موعظه را نشنیدند و ترس از خدا را به آنها تذکر دادی ولی نترسیدند.

شهادت می‌دهم که: تو خدا را خالصانه عبادت نمودی و با شکیبائی در راه خدا جهاد نمودی و به کتاب الهی عمل نمودی و از سنت پیامبرش تبعیت کردی و نماز را برپا داشتی و زکات دادی و تا آنجا که قدرت داشتی امر به معروف و نهی از منکر نمودی همه را برای رضای خدا بجا آوردی و از سختیها نهراسیدی و در سختیها سست نشدی و از جنگ عقب ننشستی .

شهادت می‌دهم که: تو به خدا چنگ زدی پس عزیز شدی و آخرت را بردنیا ترجیح دادی پس پارسا شدی و خدا هم تورا تأیید و هدایت کرد و تورا برگزید و بی‌آلایش نمود. پس کارهایت تناقض نداشت و سخنان مختلف نبود و حالات دگرگون نبود و ادعا نکردی و بر خدا بهتان به دروغ نبستی و به بهره‌ناچیز دنیا آزمند نشدی و گناهان تو را آلوده نساخت و همیشه دلیل الهی بودی بر بندگان و به امرت یقین داشتی و به حق و صراط مستقیم هدایت نمودی.

شهادت می‌دهم که: خدا مقام تو را در دنیا و درجه‌تورا در آخرت بالا برد و تورا به آنچه دیگران نمی‌دیدند بینا کرد.

شهادت می‌دهم که: کسانی که حق تورا منع کردند زیانکارند همانگونه که خدا فرمود «الذین تلفح وجوههم النار و هم فیها كالحن» آنان که آتش صورتشان را در بر گرفته و ناراحت و غمگینند.

شهادت می‌دهم که: اقدام نکردی و عقب نشینی ننمودی و سخن نگفتی و ساکت نشدی مگر به امر خدا و رسول. تو گفتی که: قسم به آنکه جانم به دست و اوست من پیشاپیش پیامبر شمشیر می‌زدم و رسول خدا (ص) مرا می‌دید و فرمود: ای علی! تو برای من مانند هارون برای

موسی هستی الا اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. و بتو می گویم که مرگ و زندگی تو بامن و بر سنت من است.

شهادت می دهم که: خدا لعنت می کند کسی را که تو را با دشمنانت برابر کند که خداوند در شأن تو فرمود: «هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون». آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟

و خداوند در شأن تو فرمود: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا در جاتِ منه ومَغْفِرَةً ورحمةً و كان الله غفوراً رحيمًا»

و خدا در شأن تو فرمود: «اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستون عند الله و الله لا يهدي القوم الظالمين» یعنی آیا قرار می دهید درجه آب دان به حاجیها و آباد کردن مکه را در درجه کسی که ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ ایندو در نزد خدا مساوی نیستند و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

و خدا در شأن تو فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ».

شهادت می‌دهم که: خدا تو را مخصوص به مدح خود نموده و تو مخلص بودی و هیچگاه شرک نورزیدی و خدا دعای پیامبر را درباره تو مستجاب کرد سپس خدا به پیامبرش دستور داد تا برای بالا بردن مقام تو و ظاهر کردن برهان تو و برای از بین بردن اباطیل و قطع عذرهای آنچه را تو به آن سزاواری آشکار کند. وقتی رسول خدا (ص) از فتنه فاسقین بیمناک شد و درباره تو از منافقین ترسید خدا به او وحی نمود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ائِی رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ‌نمایی، رسالت را به انجام نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند.

پس رسول خدا (ص) زحمت راه را به جان خرید و در نیمروز گرم برخاست و خطبه خواند و شنواند و صدازد و ابلاغ نمود و بعد از همه پرسید که آیا ابلاغ کردم؟ گفتند بخدا آری. گفت خدایا شاهد باش.

سپس حضرت فرمود: السَّأُولُیْ 'بانفسکم؟ قالوا: اللّٰهُمَّ بلی'. آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای تو را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ، فَهَذَا عَلَيَّ مُوَلَّاهُ. اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهْ وَعَادِ مَنْ عَاداه. هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.

ولی فقط عده‌ای قلیل به آنچه خدا درباره تو بر پیامبرش نازل کرد ایمان آوردند و نیافزود بر اکثرشان غیر از خسران! همانگونه که خدا قبلاً فرموده بود: «وَهُمْ كَارِهُونَ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». «آنما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاء و هم راکعون.» یعنی همانا سرپرست شما خدا و رسولش و کسیکه ایمان آورده و نماز می‌خواند و در حال رکوع صدقه می‌دهد، است. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا انزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا

الرسول فاکتبنّا مع الشّاهدين، ربّنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هذدیتنا و
هب لنا من لدنک رحمۃً اُنّک انت الوهّاب»

خدایا! ما می دانیم که امر ولایت از جانب تو برحق است پس
بر کسیکه ای امر را قبول نکرد و سرکشی نمود و تکذیب کرد و به آن
کافر شد، لعنت نما که: «و سيعلم الذين ظلموا ایّ منقلبٍ یقلبون»

شهادت می دهم که: تو اطعام کردی «علیّ حَبّه مسکیناً و
یتیمّاً و اسیراً لوجه الله لاترید منهم جزاءً و لا شکوراً» و درباره
تو خدا نازل نمود: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه
و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون» و تو خورنده خشم
بودی «الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحبّ
المحسنین» و تو در بین مردم بطور مساوات تقسیم می نمودی و نسبت
به رعیت عدالت داشتی و از همه به حدود الهی عالمتر بودی و خدا از
فضیلت تو خبر داد که: «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً
لا یستون، امّا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم الجنّات
المأویٰ نُزلاً بما کانوا یعملون»

تو مخصوص بودی به علم تنزیل و سفارش پیامبر و برای تو جایگاه‌ها و روز‌هایی است که بر آن شهادت می‌دهند همانند روز بدر و روز جنگ احزاب که «اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنوناً، هنالك ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شديداً و اذ يقول المنافقون و الذين فى قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا و يستأذن فريق منهم النبى يقولون ان بيوتنا عورة و ما هى بعورة ان يريدون الا فراراً» و قال الله «ولما رأى المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايماناً و تسليماً» ای علی! تو عمرو را کشتی و جمعیشان را پراکنده ساختی «ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيراً و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قوياً عزيزاً و يوم أحد اذ تصعدون و لا يلون على احد و الرسول يدعوهم فى أخرى هم»

و تو دور می‌کردی قهرمانان مشرکین را از رسول خدا (ص) از راست و چپ تا اینکه خدا آنان را از شما دونفر ترسان برگرداند و شکست

خوردگان را بوسیله تو پیروز کرد و همچنین روز جنگ حنین که خدا فرمود «و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تُغْنِ عنکم شیئا و ضاقت علیک الارض بما رحبت ثمّ ولّیت مدبرین ثمّ انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» ای علی! تو و اطرافیان تو مؤمن بودند و در آن روز عمویت عباس با صدای بلند صدا فراریان را می زد: ای یاران سوره بقره! ای اهل بیعت شجره! تا اینکه عده ای از مسلمانان فراری را که تو بجای آنان زحمت می کشیدی و می جنگیدی برگشتند در حالی که از پاداش مأیوس و به توبه امیدوار بودند که خدا فرمود: «ثمّ یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء»

شهادت می دهم که: تو در جمیع جنگها با پیامبر بودی و پرچم را در پیشاپیش حمل می کردی و جلو پای رسول خدا (ص) با شمشیر می جنگیدی و بخاطر هوشیاری مشهورت و آگاهیت در امور، پیامبر تو را در جاهای مختلف امیر کرد و کسی را بر تو امیر ننمود. در بسیاری از کارها بخاطر تقوی از آن کار منصرف می شدی در حالی که دیگران در آن از نفس تبعیت می نمودند. و نادانان خیال می کردند بخاطر عجز آن کارها را نکردی.

شهادت می‌دهم که: باطلان زیان دیدند آن گاه که آن دونفر (طلحه و زبیر) بتو نیرنگ زدند و گفتند اراده مکه داریم! تو گفتی قسم بجان‌تان که اراده عمره ندارید بلکه می‌خواهید خیانت کنید. پس دوباره از آنها بیعت گرفتی و تجدید میثاق نمودی ولی آنها در نفاق تلاش کردند و با اینکه آنها را از نیتشان آگاه کردی خود را به نادانی زدند ولی سودی نبردند و عاقبتشان زیانکاری بود. بعد اهل شام بدنبال آن دو حرکت کردند در حالی که در راه حق نبودند. تو بسویشان رفتی و با آنها اتمام حجت نمودی. اما آنان اهل تدبیر در قرآن نبوده و بمانند مگسِ دمِ باد بسیار گمراه بودند و به آنچه در قرآن در شأن تو نازل شد کافر بودند و یاری کننده مخالفان تو بودند در حالی که خدا امر به تبعیت از تو نمود و مؤمنین را به یاری تو فراخوانده و خدا فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

شهادت می‌دهم که: حق در حالی که بوسیله خلق دور انداخته شده بود، بواسطه تو آشکار شد و سنتها بعد از پاره شدن آشکار گردید. تو طبق قرآن سابقه جهاد داری و طبق تأویل قرآن فضیلت مجاهدین را داری و دشمن تو دشمن خدا و انکار کننده رسول

خداست که باطل را می‌خواند و به ستم حکم می‌راند و به غضب فرمان می‌دهد و حزبش به جهنم فرامی‌خواند. در صفین عمار یاسر کارزار می‌نمود و بین دو صف ندای داد: بسوی بهشت روان شوید! بسوی بهشت روان شوید! وقتی آب‌خواست و به او شیر دادند تکبیر گفت و گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود آخرین نوشیدنی تو از دنیا مخلوطی از شیر است. و تو را گروه ستمکاری می‌کشند. در این موقع عمار شهید شد. لعنت خدا بر قاتل عمار و بر کسانی از منافقین و مشرکین که بر تو ای امیر مؤمنان! شمشیر کشیدند و تو بر آنها شمشیر کشیدی تا روز قیامت باد! لعنت خدا بر کسانی که بدی تو را می‌خواستند و چشمانشان را بر ستم بر تو بستند یا کمک کار ظالمین بادت و زبان بر علیه تو بودند یا فضل تو را انکار کردند یا تو را با کسی که خدا تو را بر او مقدم داشت یکی بدانند.

شهادت می‌دهم که: خدا درباره شما اهل بیت (س) نازل فرمود: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» یعنی خداوند اراده کرده است تا شما اهل بیت را از هر پلیدی پاک قرار دهد.

و خداوند در قرآن فرمود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْإِمْلَاقِينَ» که خداوند استشنا کرد رسول خدا (ص) را و شما را از همه خلائق .

و من شهادت می دهم که: چقدر محنتهای تو در تنها بودن و نداشتن یا ورشیه سختیهای پیامبران بوده است و شبیه است خوابیدن تو در جای پیامبر به ذبیح «حضرت اسماعیل» که همانطور که او قبول کرد تو هم قبول نمودی و همانگونه که او اطاعت کرد تو هم اطاعت نمودی صبرکنان و خیراندیش. در آن زمان که ابراهیم گفت ای پس! من در خواب دیدم که تو را قربانی می کنم تو چه نظری داری؟ اسماعیل جواب داد: پدر! آنچه مأموری انجام بده که من را صابر خواهی یافت. تو هم همچنین بودی زمانی که در جای پیامبر خوابیدی تا حافظ جان پیامبر باشی. تو دستور پیامبر را با سرعت اجابت نمودی و خود را برای شهادت آماده نمودی. پس خدا از تو سپاسگزاری نمود و زیبایی کارت را با این آیه اعلام کرد: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» یعنی یک نفر از مردم جاننش را در راه رضای خدا فروخت و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

همچنین بلاء تو در صفین آن زمان که قرآن‌ها را از روی مکر و حيله بر نيزه کردند وعده‌ای دچار شك در شدند و حق مورد نفرت واقع شد، شبیه محنت هارون در زمانی که موسی برای گرفتن تورات به كوه طور رفت، است که امتش متفرق شدند و هارون صدا زد این گوساله آزمایش است و شما از خداوند رحمان تبعیت کنید. و امر مرا اطاعت نمائید. اما آنها گفتند: «قالوا لن نبرح علیه عاكفین حتی يرجع الینا موسی» هرگز از عبادت گوساله دست بر نمی‌داریم تا موسی دوباره برگردد!

تو هم وقتی دیدی که قرآن‌ها را بلند کردند گفتی ای یاران من! این فتنه و خدعه است! ولی آنها با تو مخالفت نمودند و از تو خواستند که حَكَم و داور از دو طرف قرار داده شود. تو قبول نکردی و از کار آنها به خدا پناه بردی و کار حکمین را به خودشان واگذار نمودی. پس همینکه حقیقت روشن شد و بی‌خردی آنها معلوم گردید و به اشتباه خودشان و خروج از راه حق اعتراف نمودند دوباره اختلاف نمودند و تو را مجبور به قبول حکمیتی که تو راجع به آن اخطار نمودی کردند در حالی که تو در راه حق بودی و آنها بر روش گمراهی و کوردلی. پس مدام بر نفاق اصرار می‌کردند و در گمراهی

دودل بودند. تا اینکه خداوند عذاب کارشان را چشایید پس دشمنانت
با شمشیر تو کشته و بدبخت شدند و دوستانت با حجت‌های تو زنده
و هدایت شدند.

من شهادت می‌دهم که: عبادت تو از همه بهتر و زهد تو از همه
خالص‌تر

و دفاع تو از دین از همه بیشتر بود. با فداکاریت حدود الهی را برپا
کردی و مارقین را شکست دادی و با سر انگشتانت شعله جنگها را
فرو نشانیدی و پرده‌های شک را دریدی و در آمیختگی باطل را با حق
مشخص نمودی و تورا از رفتن در راه خدا سرزنش سرزنشگری باز
نداشت.

من شهادت می‌دهم که: خداوند تو را مدح نموده که: «من
المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نجه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً»

و هنگامی که دیدی که ناکثین و قاسطین و مارقین را کشتی و وعده
پیامبر درست در آمد گفتی: آیا وقت آن نرسیده که این محاسنم به
خون سرم رنگین شود؟ چه وقت شقی‌ترین افراد برای شهادت من

می‌آید؟ در حالی که به درستی کارت اطمینان داشتی و به معامله‌ای که با خدا کردی شادمان بودی و این همان رستگاری بزرگ است.

آخرین پیامبر

حضرت محمد (ص) با دلایل قطعی، آخرین فرستاده خدا بوده است که با بعثت او، تمامی ادیان الهی باطل و نسخ شد و فقط دین اسلام تا روز قیامت اعتبار یافت. و با حادثه غدیر، حضرت علی (ع) به عنوان جانشین او اعلام شد و بدین وسیله اسلام مسیر خود را با ولایت اهل بیت (ع) ادامه داد.

اما قبل از اسلام دین مسیحیت که پیرو حضرت عیسی (ع) چهارمین پیامبر اولوالعزم یعنی صاحب دین و کتاب الهی بودند، اعتبار داشت. و قبل از حضرت عیسی (ع)، دین یهود که پیرو حضرت موسی (ع) سومین پیامبر اولوالعزم بودند، اعتبار داشت. و قبل از حضرت موسی (ع)، دین توحیدی حضرت ابراهیم (ع) به عنوان دومین پیامبر اولوالعزم معتبر بود. و قبل از حضرت ابراهیم (ع)، دین حضرت نوح (ع) که دارای عقایدی مختصر و ساده بود، اعتبار داشت. و قبل از حضرت نوح (ع)، مردم پیرو پیامبرانی بودند که آنها را به توحید

دعوت می نمودند. ولی از احکام مفصل و از کتابهای آسمانی که به عنوان دستورالعمل زندگی انسانها باشد، خبری نبود. پیامبرانی چون زرتشت و دینی چون صابئی که پیرو حضرت داود (ع) هستند، نیز در محدودهٔ زمان خود معتبر بودند و هر کس در زمانی که این دینها معتبر بودند به آن دین ایمان می آورد و به دستورات آن عمل می نمود در پیشگاه الهی در راه مستقیم گام نهاده و سعادت مند محسوب می شد. اما غیر از اسلام که از هنگام بعثت رسول خدا (ص) تا روز قیامت معتبر است، بقیهٔ دینها اعتبار خود را از دست دادند همانطور که در آخرین کتاب الهی یعنی قرآن آمده است که:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

تنها دین معتبر در نزد خدا اسلام است.

و باز می فرماید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ

مِنَ الْخَاسِرِينَ.

هر که دینی غیر از اسلام داشته باشد، از او قبول نمی شود و او

در آخرت جزو زیانکاران است.

وباز می‌فرماید:

«الیوم اکملتُ لکم دینکم واتممتُ علیکم نعمتی
ورضیتُ لکم الاسلام دیناً»

امروز (غدیر) دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما
تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم و به آن راضی شدم.

در حال حاضر با وجود ادیان و مکاتب مختلف مذهبی، تنها راه
مستقیم راه اسلام و تنها مذهب برحق، مذهب شیعه دوازده امامی
است. و این ادعا با دلایل فراوانی قابل اثبات است.

خاتمیت

حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر الهی بوده که بعد از او پیامبر
دیگری نخواهد آمد.

دلایل خاتمیت:

1- ضروری بودن خاتمیت (وقتی شخصی اسلام را پذیرفت باید
خاتمیت را هم که از طریق قرآن و روایت گفته شده است، بپذیرد).

2- آیه (وما كان محمد اباً احداً من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبیین) احزاب 40

محمد پدر هیچکدام از شمانیست بلکه رسول خدا و خاتم پیامبران 3- آیه (وما ارسلناك الا كافهً للناس) سبأ 28

ما تورا برای همه مردم فرستادیم (همه انسانها تا روز قیامت)

3- روایت (پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! تو نسبت بمن مانند هارون نسبت به موسی (ع) هستی با این فرق که بعد از من پیامبری نخواهد بود.) «مفاتیح الجنان، دعای ندبه»

4- روایت (امام صادق (ع) فرمود: خداوند پیامبر شما (مسلمانان) را آخرین پیامبر قرار داد. پس بعد از او هرگز پیامبر دیگری نخواهد آمد.)

5- روایت (پیامبر (ص) فرمود: من خاتم پیامبران و رسولان بوده و حجت خدا بر تمام اهل آسمانها و زمینها می باشم)

فلسفه خاتمیت

با توجه به اینکه جامعه بشری مرتب در حال تغییر و پیشرفتهای مادی و معنوی است، چگونه می شود که با قوانین ثابت و قدیمی

و بدون تغییر، جوابگوی نیازهای بشر امروزی بود؟ و چگونه می شود پیامبر اسلام، خاتم پیامبران باشد و دیگر برای بشر امروزی نیاز به پیامبر نباشد؟

در جواب باید گفت که: چون اسلام یک دین فطری است و در فطریات هیچگونه تغییری ایجاد نمی شود همانطور که در نیازهای فطری بشر همانند نیاز به غذا خوردن و خوابیدن و ازدواج و... تغییری ایجاد نشده است و تا روز قیامت این نیازها در بشر وجود خواهد داشت، لذا قوانینی در اسلام است که همیشگی است و برای همه انسانها در هر قرن که باشند مفید است و از طرفی برای نیازهای جدید و با اصطلاح حوادث واقعه نیز احکام ثانوی پیش بینی شده است.

قرآن کریم معجزه جاویدان حضرت محمد (ص)

اگر 4440 معجزه برای پیامبر اسلام شمرده اند از قبیل: شق القمر، زنده کردن مرده، شفای مریض، بینا کردن کور، صحبت با سنگریزه و کوه، سخن گفتن با حیوانات و...

ولی این معجزات با رحلت رسول خدا (ص) پایان یافت. اما بزرگترین معجزه که قرآن باشد، جاویدان بوده و برای همه اعصار است.

علت جاویدان بودن قرآن:

پیامبران قبل برای زمان و مکان معینی مبعوث می شدند مثل نوح(ع) برای اهل زمین در زمان خودش، ابراهیم(ع) برای اهل روستایی،

هود برای قوم عاد، صالح برای قوم ثمود، شعیب برای چهل خانه در مدین، یعقوب برای کنعان، یوسف برای مصر، یوشع برای بنی اسرائیل، عیسی(ع) برای بیت المقدس و...

اما پیامبر اسلام(ص) برای همه زمانها و مکانها تا روز قیامت حجت است لذا کتاب او هم تا روز قیامت حجت بوده و باعث هدایت انسانها خواهد بود.

ویژگیهای قرآن

- 1- مرز زمان و مکان را درهم شکسته و تا قیامت معجزه است.
- 2- معجزه‌ای روحانی و معنوی است و اگر معجزات دیگر، چشم و گوش را تسخیر می کند ولی قرآن در اعماق جان و دل نفوذ می نماید.
- 3- یک معجزه گویا و ناطق است و خود اعلام می کند که اگر جن و انس پشت بهم بدهد باز نمی توانند آیه‌ای همانند قرآن بیاورند.

4- کسی این قرآن را آورده که امّی بوده و در میان امیّین زندگی می کرده است یعنی در محیطی که کمتر کسی پیدا می شده که خواندن و نوشتن بلد باشد. ولی رسول خدا کتابی آورد که آن چنان شگفت اور است که با وجود صدها تفسیری که در توضیح آن نوشته اند ولی هنوز نتوانسته اند یک پرده از هفتاد پرده آنرا کنار بزنند.

قرآن در شعر ملا عبدالرحمن جامی:

آیت قرآن که خوب و دلکش است شش هزار و ششصد و شصت و شش است

یکهزارش وعده و دیگر وعیدیک هزارش امر و یکی نهی شدید

یک هزار امثال و اعتباریک هزار از قصه هایش یاد دار

پانصدش بحث حلال است و حرام صد دعا تسبیح اندر صبح و شام

شصت و شش منسوخ و ناسخ از کتاب فهم کن والله اعلم

بالصواب طبق روایات، صد و بیست و چهار هزار پیامبر وجود داشته اند

که فقط نام تعدادی از آنها در قرآن ذکر شده و چندتائی هم در تاریخ

پیامبران از آنها نام برده شده است و بقیه برای بشر تا کنون مشخص

نشده است و ضرورتی هم برای دانستن آنها وجود ندارد.

کشیش مسلمان شده

کشیشی که مسلمان شده و نام خود را محمد صادق فخرالاسلام نام نهاده این چنین می گوید: من در نزد پاپ درس می خواندم. روزی پاپ مریض شد و درس تعطیل گردید. ما تعدادی از کشیشان دور هم جمع شده و بحث می کردیم. از جمله اینکه کلمه «فارقلیط» که در انجیل است و عیسی (ع) گفت: من می روم و بعد از من «فارقلیط» خواهد آمد، یعنی چه؟

من نزد پاپ رفتم تا از او عیادتی کنم. پاپ از من پرسید کشیشها چه می گویند؟ گفتم که در باره کلمه «فارقلیط» بحث می کنند. گفت: آنها چه جور معنی می کنند؟ گفتم می گویند «فارقلیط» به معنای «تسلیت دهنده» است. گفت: هیهات! که این معنایش نیست! گفتم: جناب پاپ! پس معنایش چیست؟ گفت برو و انجیلی که در آن صندوق است، را بیاور! من رفتم و انجیل مذکور را آوردم. پاپ گفت بین در حاشیه کلمه «فارقلیط» چه نوشته شده است. دیدم که نوشته شده: «فارقلیط» حضرت محمد (ص) است.

من پرسیدم: حضرت محمد(ص) کیست؟ گفت: پیامبر مسلمانان. گفتم: آیا او برحق است؟ گفت: آری. گفتم: پس شما چرا این مطلب را اعلام نمی کنید؟ گفت من نمی توانم. ولی تو اگر بخواهی می توانی بروی و بدنبال حقیقت بگردی. من هم تصمیم گرفتم که به کشورهای مسلمان بروم و درباره اسلام تحقیق کنم. با تحقیقاتی که کردم، فهمیدم که اسلام دین برحق است و مسلمان شدم.

«فخر الاسلام» بعد از مسلمان شدنش، چندین جلد کتاب علیه مسیحیت تحریر شده نوشت.

غدير خم

در سال دهم هجرت، پیامبر گرامی اسلام، آخرین حج خود را موسوم به «حجۃ الوداع» انجام داد و در حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت بودند، بطرف مدینه باز می گشت. چون به محل «غدير خم» رسیدند، حضرت دستور توقف دادند. زیرا طبق آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»⁶⁷ مائده، ای رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ نمایی، رسالت را به انجام نرسانده ای.» پیامبر خدا(ص) موظف شدند، جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند.

وقتی همه در آنجا جمع شدند، برای پیامبر بوسیله کجاوه‌ها، منبری درست کردند و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستی که من در میان شما دو چیز پریها، امانت می‌گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: السَّيِّدُ أُولَىٰ بِنَفْسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ. آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدا یا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود، از منبر پایین آمد. بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و داخل خیمه خود شد و دستور داد: در مقابل خیمه خود، خیمه‌ای برای علی (ع) بر پا کنند و علی (ع) در آن بنشیند و مردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی (ع) رفته و به او مبارکباد می‌گفتند و با عبارت: السَّلامُ عَلَیْكَ یا امیر المؤمنین بر او سلام می‌نمودند.

تعداد کسانی که این حادثه را دیده و با علی (ع) بیعت کردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در این هنگام آیه نازل شد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (30 مائده) امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

عبادت بی ولایت؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تو را از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود برگرفتم که من محمودم و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خود برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقربین شود.

ای محمد! اگر بنده ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما

باشد، اورا در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.

ای محمد می خواهی آنان را بینی؟

عرض کردم: آری پروردگارا!

فرمود: سرت را بلند کن.

وقتی سرم را بلند کردم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم و محمد بن الحسن القائم را در وسط آنان مانند ستاره درخشانی دیدم.

عرض کردم: اینها کیانند؟

فرمود: اینها امامان هستند و این قائم است. آنکه حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و بوسیله او از دشمنانم انتقام کشم و او برای دوستانم، مایه راحتی است و او ست که دل شیعیان و پیروان تورا از ظالمن و کافرین شفامی بخشد و دویّت لات و عزّی را تروتازه بیرون می آورد و آنها را می سوزاند. البته فتنه و امتحان مردم در آنروز بوسیله این دویّت، سخت تر از فتنه گوساله سامری خواهد بود! «مکیال المکارم ج 1 ص 75»

ابراهیم(ع) و ملکوت آسمانها

رسول خدا(ص): وقتی خداوند، ملکوت آسمانها را به

ابراهیم(ع) نشان داد، ابراهیم(ع) نوری را در عرش دید.

پرسید: خدایا! این چه نوری است؟

خطاب رسید: ای ابراهیم! این نور، محمد برگزیده من است.

پرسید: نور دیگری که پهلوی اوست، چیست؟

فرمود: این نور علی، یاری کننده دین من است.

پرسید: نور دیگری هم پهلوی ایشان مشاهده می کنم!

فرمود: این فاطمه است که پهلوی پدر و شوهرش قرار دارد. من

دوستان فاطمه را از آتش نجات داده ام.

پرسید: خدایا! دو نور دیگر می بینم!

فرمود: آنها حسن و حسین هستند.

پرسید: نورهای دیگری هم می بینم!

فرمود: آنها علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی

بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن

علی و مهدی آل محمد می باشند.

پرسید: خدایا! غیر از این چهارده نور، نورهای بسیاری در اطراف آنها می‌بینم!

فرمود: اینها شیعیان و دوستان محمد و آل محمدند.

پرسید: شیعیان را با چه علامتی می‌توان شناخت؟

فرمود: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز (17 رکعت واجب و 34 رکعت نافله)، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، قنوت قبل از رکوع، سجده شکر و انگشتر بدست راست کردن. ابراهیم (ع) درخواست کرد که: خدایا! مرا نیز از دوستان و شیعیان محمد و آل محمد قرار بده!

خطاب رسید: من تو را از دوستان و شیعیان آنها قرار دادم. «ستارگان درخشان ج 11 ص 5»

خواهر رضاعی پیامبر در حضور حجاج خونخوار!

«حلیمة سعدیه مادر رضاعی رسول خدا (ص)، دختری بنام «حرّه» داشت که از شیعیان و دوستان اران حضرت علی (ع) شد. حرّه در زمان پیری، روزی به محفل حجاج خونخوار رفت.

حجّاج به او گفت: شنیده ام که عقیده داری علی بن ابیطالب (ع) از ابوبکر و عمر و عثمان برتر است؟

حرّه گفت: هر که این حرف را زده، دروغ گفته است. زیرا من عقیده دارم که امیرالمؤمنین علی (ع) نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام پیامبران به غیر از رسول اکرم (ص) برتری دارد!

حجّاج با شنیدن این سخن فریاد زد: وای بر تو! آیا علی (ع) را از پیامبران اولوالعزم نیز برتر می دانی؟

زن جواب داد: من او را برتر نمی دانم، بلکه خداوند او را بر تمام انبیاء برتری داده و در این مورد قرآن نیز گواهی داده است.

حجّاج گفت: اگر بتوانی این موضوع را از قرآن ثابت کنی، نجات می یابی و الا دستور می دهم که در همین جا تو را بکشند.

زن گفت: برای اثبات حرفم حاضرم و بر این عقیده پا می فشارم.

اما راجع به حضرت آدم (ع)، قرآن می فرماید: چون آن حضرت به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت. «عصی آدم ربّه فغوی» ولی در مورد علی (ع) می فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول درگاه پروردگار است. (انّ سعیم مشکوراً) انسان آیه

در جای دیگر راجع به آدم (ع) خدا به او فرمود: به این درخت نزدیک نشوید! ولی حضرت آدم (ع) ترک اولی کرد و به آن نزدیک

شد و از میوه آن چید. اما خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین حلال کرد ولی حضرت به دنیا نزدیک نشد.

در مورد برتری بر نوح (ع)، خداوند در قرآن می فرماید: او دارای زنی بدکار و کافر بود.

اما علی (ع) همسری داشت که خداوند رضایت خود را، رضایت او قرارداد داده بود.

در مورد برتری بر ابراهیم (ع) او به خدا عرض کرد که: خدا چگونه زنده شدن مردگان را بمن نشان بده! خدا فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا و لکن می خواهم دلم مطمئن شود.

اما علی (ع) می فرماید: اگر پرده ها کنار رود تamen غیب را بینم، برای من فرقی ندارد و به یقین من اضافه نمی شود.

در مورد برتری بر موسی (ع)، وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت فرعون به توحید، برود. او گفت: می ترسم مرا بکشند. زیرا یکنفر از آنها را کشته ام.

ولی در شیکه چهل نفر از شمشیر زنان کفار می خواستند پیامبر (ص) را بکشند، حضرت محمد (ص) به علی (ع) فرمود: در جای من می خوابی؟ علی (ع) عرض کرد: آیا جان شما ایمن خواهد ماند؟ فرمود: آری!

علی(ع) عرض کرد: جان من فدای شما! و در جای پیامبر خواهید و نترسید.

اما در مورد برتری بر حضرت عیسی(ع) آمده که وقتی حضرت مریم(ع) خواست فرزندش را بدنیا بیاورد، خطاب رسید که از عبادتگاه بیرون برو! زیرا اینجا محل عبادت است نه محل تولد فرزند! در نتیجه حضرت مریم از مسجد الاقصی بیرون رفته و در بیابان، کنار درختی زایمان کرد.

ولی در زمان ولادت علی(ع)، کعبه شکافته شد و مادر علی(ع) داخل خانه شد و علی(ع) در کعبه متولد شد....

بعد از این سخنان، حجاج مبهوت ماند و نه تنها به حرّه اذیت نرساند بلکه به او پاداش هم داد.

هدایت دوبرادر

سید شرف الدین کتابی بنام «المراجعات» دارد که باعث هدایت افراد زیادی شده است از جمله: استاد شیخ محمد مرعی الامین سوری، از علمای بزرگ و مدرسان و نویسندگان نامدار اهل سنت بود. او در یکی از مساجد «حلب» تدریس می کرد.

روزی یکی از شاگردانش کتابی را در نهایت احترام و ادب به او داد و گفت: حضرت استاد! این کتاب را ببینید، اگر مانعی ندارد و برای من مفید است، آنرا بخوانم.

شیخ محمد مرعی، کتاب را گرفت و نگاهی به آن انداخت: «المراجعات، تألیف سید عبد الحسین شرف الدین موسوی!»..

اسم کتاب را زیاد شنیده بود، ولی مثل بیشتر عالمان سنی از سرتعصب، هرگز آن را نخوانده بود، بلکه حتی از شنیدن اسم کتاب و مؤلف آن، خشمگین می شد!...

همینکه کتاب را دید و شناخت، به خشم آمد و پرخاش کرد و کتاب را به شاگردش داد و با لحن تندی به وی گفت: آیا خجالت نمی کشی که کتاب یک عالم شیعه که ما او را گمراه می دانیم، پیش من می آوری و نشان می دهی و برای مطالعه آن از من اجازه می خواهی؟

شاگرد با متانت و آرامی گفت: حضرت شیخ! من که جسارتی نکردم، فقط می خواستم از شما اجازه خواندن کتاب را بگیرم، اگر می فرمودید که مطالعه آن صلاح نیست، من اطاعت می کردم! با اینحال اگر گستاخی کردم، پوزش می طلبم.

شیخ محمد از مشاهده ادب این شاگرد، از آن رفتار تعصب آمیز و خشمگین خود شرم زده شد و آتش غضبش فرو نشست! آنگاه برای جبران آن عمل شرم آور و غیر منطقی خویش، گفت: مانعی ندارد، کتاب را بمن بدهید تا امشب آنرا مطالعه کنم و فردا صبح نظرم را بشما اعلام می کنم که آنرا بخوانید یا نه!

شیخ با خود گفت: کتاب را می برم و امشب نگاه می دارم و فردا می آورم و به صاحبش می دهم و می گویم خواندن آن صلاح نیست!... آنگاه کتاب را گرفت و با خود بمنزل برد و به گوشه ای انداخت..

شب فرا رسید. شیخ کاری نداشت و هنوز در اثر رفتار ناشایست خود باشاگردش، ذهنش مغشوش بود و بار پشیمانی هر لحظه بردوش و وجدانش سنگین و سنگین تر می شد و آزارش می داد... پاسی از شب گذشت. فکر شیخ در گیر خاطره تلخ آن روز بود که ناگهان نهیب وجدان در درونش طنین انداخت: هان!... چرا این اندازه تعصب خشک و احمقانه؟!... امشب که کاری ندارم، چرا کتابی را که تاکنون ندیده ای و فقط یک امشب در این خلوت آرام شبانه، در اختیار توست، نمی خوانی تا بدانی که چیست؟ چرا نفس تو، همچون شیطان که از بسم الله بگریزد، از شنیدن اسم «المراجعات» می گریزد و می ترسد و به خشم می آید؟ هان! از چه می ترسی؟.. این ندا چندین

بار، همچون امواج خروشان و توفنده دریا، از اعماق وجدانِ شیخ محمد برخاست و بر دیوار دلش برخورد و تکانش داد... بالاخره شیخ محمد در دل آن شب تاریک، که سکوت بر همه جا سایه گسترده بود، با ندای وجدانش از بستر سنگین تعصب برخاست و کتاب المراجعات را برداشت و باز کرد و از اوّل آن شروع به خواندن کرد. در همان ابتدای مطالع دریافت که معرکه است! چه کتابی! علم و تحقیق و ایمان و ادب و منطق در آن موج می زند، دریایی است عمیق و زلال و پُر از گوهرهای درخشانِ علم و ایمان و هنر و کمال...

شیخ محمد، حریصانه خود را به این دریا زد و تمام افکارش را به امواج مطالعۀ روحنواز کتاب سپرد و پابه پای مطالب ناب آن حرکت کرد و خواندن کتاب چنان او را از خود و جهان خارج از کتاب، غافل کرده بود که صدای اذان صبح او را بخود آورد و از پنجره به بیرون نگاه کرد که صبح دمیده بود...

دیگر بازی تمام شده بود! با تمام شدن شب، در امتداد مطالعۀ المراجعات، پرده های تعصب و گمراهی نیز از جلو چشم دل او کنار زده می شد... حقیقتی را که عمری در پی آن بوده ولی بر اثر انحراف راه و تاریکی جهل و تعصب، رفته رفته زاویۀ گمراهیش بیشتر و بیشتر، و خودش از آن حقیقت گم شده، دورتر می شده است، اکنون

در این صبح بیداری آفتاب‌هدایت از افق المراجعات بر دمیده و آنرا روشن کرده است و او آن حقیقت را می‌بیند و دیگر راه را از چاه، باز شناخته است...

دیگر شکی نداشت که راهی را که پیموده، جز ضلالت و خطا نبوده است. بدین گونه، دل شیخ محمد مرعی، در هنگام صبح به نور حقیقت تشیع روشن گشت و به آن ایمان آورد و شیعه شد و سرارادت بر آستانه اهل بیت (ع) زد. آنگاه کتاب المراجعات را به برادرش شیخ احمد که او نیز از علمای سخت متعصب سنی بود، داد و گفت: این کتاب را بخوان و حقیقت را دریاب!

برادرش نگاهی به کتاب کرد، سپس به شیخ محمد، گفت: آنرا از من دور کن!

شیخ محمد گفت: آن را بخوان ولی به گفته‌اش عمل نکن!!! اما خواندنش ضرری ندارد.

شیخ احمد کتاب را با بی‌اعتنایی گرفت. باز نمود و با دقت کامل شروع به خواندن کرد...

بلی! کتاب کارش را کرد و شیخ احمد را نیز از اعماق تیره و تار گودال تعصب و گمراهی درآورد و به روشنائی آفتاب هدایت تشیع رساند...

بالاخره شیخ محمد و برادرش شیخ احمد، هر دو به آیین تشیع اثنی عشری (دوازده امامی) را برحق و صواب یافتند و شیعه شدند و مذهب پیشین خود را ترک نمودند.

اما ماجرا در اینجا تمام نشد، کم کم خبر شیع شدن آن دو برادر عالم و روحانی، در شهر انطاکیه سوریه پیچید. مردم دسته دسته به نزد آنها می آمدند و علت شیعه شدنشان را می پرسیدند. آنان نیز مطالب کتاب المراجعات را بر مردم عرضه می کردند...

در پی این حادثه شگفت انگیز، افراد زیادی در سوریه، لبنان، ترکیه و... توسط این دو برادر، راه هدایت را یافته و به حقیقت پیوستند و مذهب شیعه را انتخاب کردند و مذهب سنی را ترک گفتند...

بعدها استاد محمد مرعی الامین، کتابهای فراوانی در زمینه ترویج مذهب تشیع نوشت. مانند کتاب «رحلتی من الضلال الی الهدی» «سبل الانوار» و...

سفر معراج

رسول خدا (ص): در معراج وقتی به آسمانها بالا رفتم، جبرئیل برای نماز جماعت بمن گفت که جلو بایست!

گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری زیرا خداوند تبارک و تعالی پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تورا بخصوص برتری داده است. من جلو ایستادم و برای آنها نماز خواندم. البته فخر فروشی نیست.

وقتی به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل بمن گفت، پیش برو! ولی خودش ماند.

گفتم: ای جبرئیل! در چنین جائی از من جدا می شوی؟

گفت: خدایم دستور داده که از اینجا فراتر نروم.

من بالا رفتم تا در جائیکه با خدا سخن گفتم.

ندا رسید که: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توام! مرا عبادت کن و بر من توکل نما که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجت من در آفریدگانم هستی! بهشتم را برای کسیکه از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای کسیکه نافرمانیت کند، قرار دادم و کرامتم را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای شیعیان تو قرار دادم.

گفتم: خدایا! اوصیای من کیانند؟

نداشد که: ای محمد! اوصیای تو همانها هستند که نامشان بر ساق عرش نوشته شده است. که اول آنها علی بن ابیطالب و آخرین آنها مهدی امت من است. (مکیال المکارم ج 1 ص 57)

زنده شدن حضرت سام!

در زمان پیامبر (ص) عده‌ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند: ما باقیمانده ملت‌های گذشته از آل نوح (ع) هستیم. حضرت سام (ع) که جانشین نوح (ع) بوده است در کتابش آورده که هر پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر به علی (ع) اشاره کرد.

گفتند اگر از او معجزه‌ای بخواهیم می‌تواند انجام دهد؟ فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی (ع) فرمود با آنان به مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!

علی (ع) همراه آنان به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و سپس پایش را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز شد و تابوتی ظاهر گشت و از میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می‌درخشید

و خاک از سر و صورتش می‌تکاند و ریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:

اشهد أن لا اله الا الله وأنَّ محمّداً رسول الله سيد المرسلين
وأنك على وصيِّ محمّد سيد الوصيين وانا سام بن نوح!
در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافهٔ سام را با آنچه در
کتاب آمده مطابق دیدند.

آنها گفتند: ای سام! ما خواستار خواندن سوره‌ای از کتاب
نوح (ع) هستیم!

سام شروع به خواندن سوره‌ای کرد و سپس بر علی (ع) سلام کرد و در
تابوت خوابید و زمین برهم آمد و مثل سابق شد.

آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خدا
اسلام است. «بحار ج 41 ص 212»

سؤالات یهودی دربارهٔ مقام پیامبر:

«بعد از رحلت رسول خدا (ص)، یکنفر یهودی خدمت امیر مؤمنان
رسید و سؤالاتی از او کرد که بعد از پاسخ علی (ع)، این یهودی
مسلمان شد. از جمله: شما معتقد هستید پیامبر اسلام، برتر از همهٔ انبیاء

است. حال من از شما می پرسم: حضرت آدم دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند. آیا پیامبر شما هم همچو فضیلتی داشته است؟ علی (ع) فرمود: سجده فرشتگان در مقابل آدم (ع)، یکبار بود. ولی خدا، خود و ملائکه اش، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات می فرستند. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

یهودی: خدا باد را برای عذاب قوم هود (ع) فرستاد. آیا پیامبر شما هم این چنین کرد؟ علی (ع): در جنگ خندق، خدا بادی را فرستاد که ریگ و سنگ بر سر و صورت لشگر کفر ریخت و آنها را فراری داد. یهودی: حضرت صالح از دل کوه، شتری بیرون آورد. پیامبر شما هم همچو کاری کرده است؟ علی (ع): شتر صالح با او سخن نگفت. ولی ما مشاهده کردیم که شتری در مقابل پیامبر بر زمین نشست و صداهایی از خود در می آورد. پیامبر فرمود: او از صاحب خود شکایت دارد و بدنبال صاحبش فرستاد و... یهودی: خدا با سلیمان پادشاهی داد. آیا پیامبر شما هم این چنین بوده است؟ علی (ع): ملکی بنام محمود بر پیامبر اسلام نازل شد و کلیدهای را آورد و گفت: خدا فرموده است این کلیدای گنجهای زمین است و می خواهی در دنیا پادشاه باش. آخرت هم برای تو خواهد بود. پیامبر قبول نکرد و فرمود: می

خواهم یکروز سیرباشم و خدا را شکر گویم و یکروز گرسنه باشم از خدا بطلبم. یهودی: حضرت سلیمان، باد را تحت فرمان داشت و به هر کجای می خواست بوسیله باد و قالیچه اش، پرواز می کرد. پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی(ع): جبرئیل وسیله آسمانی بنام براق آورد که در یکشب پیامبر را از مکه به قدس واز آنجا به آسمانهای هفتگانه بالا برد و...

یهودی: حضرت موسی(ع) با خدا سخن گفت. آیا پیامبر شما این چنین فضیلتی داشته است؟ علی(ع): در معراج، در مقام قاب قوسین، پیامبر با خدای خود سخن فرمود. یهودی: حضرت عیسی(ع) در گهواره حرف می زد. آیا پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی(ع): پیامبر اسلام وقتی بدنیا آمد دست چپ بر زمین زد و با دست راست به آسمان اشاره کرد و زبان به توحید گشود. یهودی: عیسی(ع) مرده را زنده می کرد. آیا پیامبر شما هم می تواند؟ علی(ع): در جنگ خیبر زنی یهودی دست گوسفندی را کباب کرد و به زهر آلوده ساخت و برای پیامبر آورد. وقتی حضرت لقمه اول را در دهان گذاشت دست گوسفند به زبان در آمد و گفت من به زهر آلوده شده ام. یهودی: حضرت عیسی(ع) از داخل آذوقه خانه های مردم خبر می داد. آیا پیامبر شما این فضیلت را داشت؟ علی(ع): در

جنگ موته با اینکه پیامبر در مدینه و لشکر اسلام در مرز روم بود، پیامبر در مسجد نشسته بود و همه حوادث جنگ را از قبیله قطع شدن دست جعفر طیار و شهادتش و شهادت زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و... خبر می داد. یهودی: حضرت نوح نفرین کرد و طوفان، کفار را هلاک کرد. آیا پیامبر شما این چنین فضیلت داشته است؟ علی (ع): پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود. ولی زمانی عده ای از مردم نزدش آمدن و از بی آبی و بی بارانی شکایت کردند. پیامبر دعا کرد و چندین شبانه روز باران آمد. بطوریکه کوچه ها و خانه پر از آب شد و باز آمدند و درخواست کردند که باران در شهر نیارد ولی بر زمینهایشان نیارد! پیامبر فرمود: بنی آدم زود از نعمت ملول می شود و دعا کردند: خدایا بر مدینه نیاران و بر اطراف مدینه بیاران! در شهر باران نبود ولی در اطراف شهر باران می بارید. «بحار ج 16 ص 354

اوصاف خاصه پیامبر

«پیوسته نور از پیشانی مبارکش ساطع بود. بوی خوش حضرت بعد از دو روز از محلی که عبور کرده بود به مشام می رسید. با هر که راه می رفتند، هر چه آن شخص بلند بود، حضرت باندازه یک وجب از او بلندتر می نمود. به احترام حضرت، هرگز پرنده ای از بالای سرش پرواز

نکرد. از پشت سر می‌دید چنانکه از جلو می‌دید. هرگز بوی بد به مشامش نرسید. آب دهان خود به هرچه می‌افکند، در آن برکت بهم می‌رسید. به هر زبانی سخن می‌فرمود. در خواب می‌شنید همانطوریکه در بیداری می‌شنید و هرچه در خاطره‌ها بود می‌دانست. ناف بریده دنیا آمد و هرگز محتلم نشد. مدفوع حضرت را زمین فرو می‌برد. بر هر حیوانی که سوار می‌شد، آن حیوان پیرنمی‌گردید. در قدرت بدنی کسی با او برابر نبود. همه مخلوقات، حرمت حضرت را حفظ می‌کردند و بر هر درختی عبور می‌کرد، کج شده و به حضرت سلام می‌کرد. در طفولیت ماه گهواره او را می‌چرخاند و مگس و حشرات بر او نمی‌نشستند. گاه بر زمین نرم جای پای او دیده نمی‌شد در حالیکه گاه جای پایش بر سنگ سفت دیده می‌شد. مهابتی از حضرت در دلها بود که کسی نمی‌توانست درست بر حضرت نگاه کند. «حیوة القلوب ج 2

بعثت پیامبر:

یکی از برنامه‌های پیامبر اسلام در قبل از بعثت، عبادت و تفکر در غار حرا بود که در سن چهل سالگی در همین غار و در حالت خلوت با

خدای بی نیاز، اولین وحی و اولین آیه نازل شد و مقام نبوت، رسماً به آن جناب ابلاغ گردید. در این مورد روایتی از امام حسن عسگری (ع) نقل شده که:

«وقتی پیامبر به سن چهل سالگی رسید، خدای رؤف دل حضرت را از همه دلها بهتر و خاشعتر و مطیعتر و بزرگتر یافت. لذا امر کرد تا درهای آسمان را گشودند و ملائکه فوج فوج به زمین آمدند و خدای توانا، رحمت خود را از ساق عرش تا سر آن بزرگوار متصل کرد. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و در غار حراء، بازوی مبارک پیامبر را گرفت و گفت: ای محمد! بخوان! محمد (ص) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل فرمود:

«إِقرءْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ...» وقتی وحی تمام شد و ملائکه به آسمان بالا رفتند، حضرت در حالیکه انوار جلال الهی او را فرا گرفته بود و کسی نمی توانست به او نگاه کند، از غار بیرون آمد و بطرف پایین کوه حرکت نمود.

بر هر درخت و سنگ و گیاهی که عبور می کرد، بر آن جناب سلام می کردند و به زبان فصیح می گفتند: السلام علیک یا نبی الله! السلام علیک یا رسول الله! همینکه وارد خانه خدیجه شد، خانه از شعاع

خورشید جمالش منور گردید. خدیجه گفت: ای محمد! این چه نور است که در تو مشاهده می‌کنم؟ فرمود: این نور پیامبری است! بگو لا اله الا الله. محمد رسول الله. خدیجه گفت: من سالهاست که پیامبری تو را می‌دانم و شهادتین را جاری نمود. در این موقع حضرت فرمود: احساس سرمای شدیدی می‌کنم. پارچه‌ای روی من بیاور! وقتی پارچه‌ای بر روی پیامبر انداخت، ناگاه آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ أَكْبَرُ...» (ای پیچیده شده در پارچه! بلند شو و مردم را انذار بده! و خدا را به بزرگی یاد کن و...) (رسول خدا (ص) برخاست و بر بالای بام رفت و انگشت بر دو گوش گذاشت و فریاد زد: الله اکبر! الله اکبر! درمکه خانه‌ای نماند جز اینکه صدای تکبیر حضرت را شنید. «حيوة القلوب ج 2

علم پیامبر:

«امام صادق (ع): خداوند به حضرت عیسی (ع) دو اسم اعظم داده بود که بوسیله آنها مردگان را زنده می‌کرد و معجزات زیادی انجام می‌داد. به موسی (ع) چهار اسم اعظم و به ابراهیم (ع) هشت اسم اعظم و به نوح (ع) پانزده اسم اعظم و به آدم (ع) بیست و پنج اسم اعظم

داد. خداوند دارای هفتاد و سه اسم اعظم است که یک نام، مخصوص خود و هفتاد و دو اسم اعظم را به رسول گرامی اسلام (ص) تعلیم داد.»

«در احادیث آمده است که: خداوند علوم همه انبیاء را به رسول گرامی اسلام (ص) داد و پیامبر نیز آنها را به اوصیای خود منتقل نمود. و همه کتابهای آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور و صحف آدم (ع) و شیث (ع) و ادریس (ع) و ابراهیم (ع) و کتابهای دیگر را به پیامبر اسلام تعلیم داد و هیچ علمی و کرامتی به پیامبری نداده است الا اینکه به آن حضرت نیز داده است.»

«روزی رسول خدا (ص) در حالیکه کتابی در دست راست و کتابی در دست چپ داشت، دیده شد. کتابی را که در دست راست داشت باز کرد. در آن بعد از نام خدا، اسامی همه بهشتیان نوشته شده بود. و در کتاب دیگر، بعد از نام خدا، اسامی همه جهنمیان آمده بود.» بحار ج 17

زنده شدن پرندگان ذبح شده! یونس بن ظبیان می گوید:

باعدۀ زیادی در خدمت امام صادق (ع) بودیم که شخصی سؤال کرد: یا بن رسول الله! پرندگانیکه در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم (ع) فرموده است: «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ

اجعل علی 'کلّ جبلٍ منهنّ جزءاً' یعنی: چهارپرنده را ذبح کرده و گوشتشان را با هم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار!)

آیا از یک نوع بودند یا با هم فرق داشتند؟

امام فرمود: می‌خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!

امام دستور داد که طائوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و با هم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طائوس را صدا زدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حدیقه الشیعه»

نقاش اسپانیایی و عشق به قرآن!

«الیسو ویسنتی، نقاش مسیحی اسپانیایی :

ی‌ک سال پیش بود که در شهر کادیز اسپانیا با رادر زاده‌ام در حال قدم‌زدن بودیم، یک لحظه از خاطر مگذشت که یک قرآن بخرم. به برادر زاده‌ام گفتم: می‌خواهم یک قرآن بخرم. او با تعجب گفت: چرا قرآن؟ گفتم بعضی چیزها است که نمی‌توان در باره آن توضیح داد. به هر حال همان موقع به یک کتابفروشی رفتم و تنها

نسخه موجود قرآن را در آن کتاب فروشی تهیه کردم. وقتی به خانه آمدم، برای افراد خانواده‌ام نیز این سوال مطرح شد که: چرا قرآن؟ و من در پاسخ به سؤال آنها فقط گفتم: خوب، قرآن خریدم که بخوانم. فعلاً فقط همین.

از وقتی قرآن می‌خوانم، به نتیجه جالب رسیده‌ام و آن این که قرآن، خوانده نمی‌شود بلکه شنیده می‌شود. قرآن بسیار عمیقی دارد که در ورای این کلمات نهفته است. باید هنگام قرآن خواندن، خودت را به کلمات قرآن بسپاری تا بتوانی ژرفای عظیم آن واژه‌ها را درک کنی. اگر خوب به قرآن گوش بسپاری، این پیام عمیق و ژرف به تو گفته می‌شود.

من قبل از اینکه قرآن را باز کنم، اول آن را لمس می‌کنم. اول دست‌هایم را روی قرآن می‌کشم و به عبارتی اول نوازشش می‌کنم. چون احساس مس کنم این کار، نیرویی را به من منتقل می‌کند. وقتی قرآن را باز می‌کنم و به خطوط عربی آن نگاه می‌کنم، چنان احساس لطیفی به من دست می‌دهد و چنان انرژی عظیمی به من منتقل می‌شود که وصف شدنی نیست.

من معتقدم حتی نگاه کردن به خطوط قرآن، بدون شک آدمی را از این فضای مادی آلوده دور می‌کند. من به قرآن خیلی ارادت دارم.

من با این کتاب رابطه عمیقی ایجاد کرده‌ام. بهتر بگویم رابطه عمیقی بین من و این کتاب ایجاد شده است. این رابطه آنقدر عمیق شده که شبها قرآن را بالای سرم می‌گذارم و می‌خوابم. من هر شب قرآن می‌خوانم. هر شب صد در صد قرآن می‌خوانم. من نمی‌خواهم راجع به محتوای قرآن صحبت کنم بلکه می‌خواهم راجع به احساسی که این کتاب به من منتقل می‌کند، حرف بزنم. احساس مس کنم در این کتاب نیروی عظیمی وجود دارد. احساس می‌کنم این کتاب قدرت دارد. عظمت دارد. احساس می‌کنم چیزی درون این کتاب هست. من این کتاب را مملو از نور می‌بینم. بعضی وقتها این کتاب را روی سینه‌ام گذاشته و دست‌هایم را روی آن می‌گذارم تا از این نوری که درون این کتاب است به من منتقل شود و بتوانم انرژی عظیمی را که از این نور متصاعد می‌شود دریافت کنم.»

ناپلئون و قرآن

«وقتی ناپلئون به مصر رفت، روزی راجع به مسلمین فکر می‌کرد. او پرسید که مرکز مسلمین کجاست؟ قاهره را نشان دادند. به کتابخانه‌ای رفت و به مترجم گفت: یکی از این کتابها را بیاور و برایم بخوان! مترجم دست برد و کتابی را برداشت و هنگامیکه آنرا

گشود، دید قرآن است. در صفحه‌ای که باز کرد این آیه را خواند: **هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** و برای ناپلئون ترجمه کرد: این قرآن برای آنانکه استوارترند، هدایت است.

ناپلئون بعد از شنیدن این آیه، از کتابخانه بیرون آمد و شب تا صبح در فکر این آیه بود. صبح که شد دو مرتبه به کتابخانه رفت و از مترجم خواست که همان کتاب دیروزی را برایش آورده و بخواند. مترجم هم همین کار را کرد و روز سوم هم به همین منوال گذشت.

سپس ناپلئون سؤال کرد: این کتاب مربوط به کدام مذهب است؟ مترجم گفت: مربوط به مسلمین است که عقیده دارند این قرآن از آسمان به پیامبر آنها نازل شده است.

در این موقع ناپلئون گفت: آنچه من از این کتاب فهمیدم و احساس می‌کنم آن است که اگر مسلمین به دستورات این کتاب عمل کنند، دلیل نخواهند شد. و تا زمانی که این قرآن بر آنها حکومت می‌کند، در پرتو تعالیم آن، مسلمین تسلیم ما نخواهند شد مگر ما بین آنها و قرآن جدائی بیاندازیم!

حضور معصومین (ع) بر بالین محتضران!

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِلْإِي مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ!

بابصیر می گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیا مؤمن از

مرگ

نا راحت می شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا نا راحت نمی شود؟ فرمود

هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا (ص) و اهل بیتش (ع) بر بالین

او

حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند!

علی (ع) می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او

را دوست بدار! همه فرشتگان نیز توصیه او را به عزرائیل، می کنند! او می

گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن!

عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت

انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم!

سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از

آتش، خودت را

رهاندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمیدی؟ او جواب می

دهد: آری!

عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندان! عزرائیل می گوید: خدا تو را از هر چه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او هستند- پیامبر (ص) و اهل بیتش و ملائکه را- می بیند. سپس چشمش به دری از باغی از باغهای بهشت، می افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقایست هستند! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا برگردم!

در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِلْإِىْ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ وَالْأَيْمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ اِرْجِعِي اِلْإِىْ رَبِّكِ رَاضِيَةً بِأُلُوْلَائِكَ، مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ. فَادْخُلِيْ فِىْ عِبَادِىْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِيْ جَنَّتِىْ غَيْرَ مَشْوُوبَةٍ** یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت، برگرد! در حالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای! پس با محمد آلش، داخل بندگانم شو و در حالیکه دچار اضطرابی نیستی، به بهشت وارد شو!

شش صورت در قبر مؤمن!

امام صادق (ع) فرمود: هرگاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیباتر است در بالای سر اومی ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزدیک پایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام!

سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد (ص) هستم.

پیامبر (ص) و عالم برزخ!

روایت شده است که بعد از رحلت فاطمه بنت اسد -
مادر علی (ع) - رسول خدا (ص)، پیراهن خود را به عنوان کفن او قرار
داد و در

هنگام تشییع، پاهای خود را در حالیکه برهنه بود، آهسته بر می
داشت و به آرامی بر زمین می گذاشت. در وقت نماز، هفتاد تکبیر بر
او خواند! سپس

خود به داخل قبر رفت و در قبر او خوابید و با دست شریفش، او را
وارد قبر کرد و شهادتین را به او تلقین نمود.

هنگامیکه خاک بر قبر او پاشیدند و مردم خواستند بر
گردند، دیدند که رسول خدا (ص)، خطاب به قبر فاطمه بنت
اسد، فرمود: پسر! پسر! نه جعفر! نه عقیل! پسر علی بن ابی طالب!

اصحاب، سؤال کردند: یا رسول الله! امروز کارهایی انجام

دادی

که ما تاکنون ندیده بودیم! با پای برهنه او را تشییع کردی! هفتاد تکبیر
بر او گفتی! در قبرش خوابیدی! پیراهنت را کفن او قرار دادی! و در
آخر

این کلمات را فرمودی!

رسول خدا(ص) فرمود: اَمّا اینکه با تائی و آرام قدم بر می داشتیم

بخاطر ازدحام زیاد ملائکه بود! و اَمّا هفتاد تکبیر، برای این بود که هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! و اَمّا اینکه در قبر او خوابیدم، برای این بود که روزی او بیاد فشار قبر افتاد و گفت: وا ضعفاء! من در قبرش خوابیدم، تا فشار قبر از او بر طرف شود! و اَمّا اینکه پیراهنم را کفن او قرار دادم، برای این بود که او روزی بیاد قیامت و عریانی خلائق در آن روز افتاد و ناله کرد و گفت: واسواتاه! آه از عریانی! من او را با پیراهنم، دفن کردم تا روز قیامت با پوشش محشور گردد! و اَمّا اینکه گفتم: پسرت! پسرت! نه جعفر پنه عقیل! زیرا دو ملک بر او وارد شدند و از خدایش سؤال کردند، گفت: اللّٰه پروردگارم است. سؤال کردند: پیامبرت کیست؟

گفت: محمد پیامبرم است! سؤال کردند: ولى و امامت کیست؟ خجالت کشید بگوید: پسر! من به او تلقین کردم و گفتم: بگو پسر! علی بن ابی طالب، امام است! خداوند بخاطر این، چشمش را بوسیله علی(ع) روشن نمود.

و در روایت دیگری، فرمود: قسم به خدایی که جان محمد بدست اوست فاطمه، صدای بهم خوردن دست راستم بر دست چپم را شنید!

اسلام دین همهٔ پیامبران و تنها دین حقیقی

دلایل متقنی وجود دارد که اسلام برترین دین و حتی دین همهٔ پیامبران اسلام بوده است. در بعضی از آیات قرآن به صراحت آمده است که حضرت ابراهیم (ع) و یعقوب (ع) و یوسف (ع) و عیسی (ع) خود را مسلمان خوانده اند و خداوند ابراهیم (ع) را از شیعیان ذکر نموده است. به چند آیه توجه فرمائید:

«اذْقال رَبُّهُ اَسْلِمَ. قال اَسْلَمْتُ لربِّ العالمین. و وصى بها ابراهیم بنیه و یعقوب یابنَیَّ إِنَّ الله اصطفی لکم الدین فلا تموتنَّ الا و انتم مسلمون»

خدا به ابراهیم گفت: مسلمان شو! او هم گفت: من تسلیم پروردگار عالمیانم. و ابراهیم پسرانش را به این دین سفارش کرد و یعقوب نیز به پسران گفت: بدرستی که خدا این دین را برای شما انتخاب کرده است پس مبادا بمیرید مگر با اسلام.

«فلما احسَّ عيسى منهم الكفر قال مَنْ انصارى الى اللهقال

الحواريون نحن انصارالله آمنا بالله واشهد بانّا مسلمون»

وقتی عیسی احساس کرد که مردم کافر شده‌اند. پرسید: چه کسانی

یاور من بسوی خدایند؟ حواریون گفتند: ما به خدا ایمان آورده

و تو شاهد باش که ما مسلمان هستیم.

«ماكان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً

وماكان من المشركين»

ابراهيم نه يهودى ونه مسيحى بود بلکه موحد و مسلمان بود

و مشرک نبود.

«قُلْ آمَنَّا بالله وما أُنزل علينا وما أُنزل على ابراهيم واسماعيل

واسحاق ويعقوب والاسباط وما اوتى موسى وعيسى

والنبيون من ربهم لَأُنْفِرَنَّ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ

مسلمون»

بگو به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق

و یعقوب و فرزندان و نوادگان او فرو فرستاده شده و به آنچه بر موسی

و عیسی و پیامبران از خدایشان داده شده، ایمان داریم و میان هیچ یک از

ایشان جدانکنیم و ما مسلمانِ خدا هستیم.

«اليوم اكملتُ لكم دينكم واتممتُ عليكم نعمتي ورضيتُ
لكم الاسلام ديناً»

امروز (غدیر) دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما
تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم و به آن راضی شدم.

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ
الْأَحَادِيثِ. فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

یوسف گفت: خدایا! تو بمن پادشاهی دادی و علم
تعبیر خواب آموختی. تو آفریننده آسمانها و زمینی. تو سرپرست من در
دنیا و آخرتی. مرا مسلمان از دنیا ببر و به صالحین ملحق نما.

«رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ»

ساحرین فرعون گفتند خدایا بر ما صبر بفرست و ما را مسلمان
بمیران.

«فَاخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ
بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

ملائکه عذاب قوم لوط گفتند مؤمنین در شهر را بیرون بردیم
و غیر از یک خانه که مسلمان بودند، مؤمن دیگری نیافتیم.

«قال آمنّت أنّه لا اله الاّ الذی آمنّت به بنو اسرائیل وانا
من المسلمین»

فرعون در هنگام مردن گفت: من ایمان آوردم به اینکه خدایی جز
خدای واحد نیست و به آنچه بنی اسرائیل ایمان آوردند، منهم ایمان
دارم و من مسلمانم.

معجزه قرآن در زندان

«دو نفر از جوانان مسیحی که مسلمان شده و برای تحصیلات دینی
به مراکش رفته بودند، گویند:

چند سال قبل ما در اسپانیا زندانی شده بودیم. در زندان با یک
جوان مسلمان عراقی آشنا شدیم. او روزها به هنگام بیکاری در
گوشه‌ای می‌نشست و با صدای خوش، قرآن می‌خواند. ما که مسیحی
بودیم و زبان عربی نمی‌دانستیم، از حرفهای او چیزی نمی‌فهمیدیم، اما از
قرآن خواندنش لذت معنوی می‌بردیم. به همین خاطر تصمیم گرفتیم
که از اوقات فراغت خود استفاده کرده و عربی یاد بگیریم.

نزد همان جوان مسلمان، کم کم زبان عربی را یاد گرفتیم بطوریکه هرگاه او قرآن می خواند، ما معنی آیات را می فهمیدیم. تا اینکه او یک روز این آیه را خواند: از خداوند رحمتش را بخواهید. و سپس این آیه را خواند: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. و بار دیگر این آیه را تلاوت کرد: هنگامی که بند گانم از من چیزی بخواهند من به آنان نزدیک هستم. در این هنگام ما به فکر فرو رفتیم که چقدر بین اسلام و مسیحیت تفاوت وجود دارد. مسلمانان هرگاه بخواهند با خداوند صحبت و راز و نیاز کنند، احتاج به واسطه ندارند. ولی مسیحیان در دین خود تشریفات پوچ و بیهوده ای دارند. آنها می گویند که هیچ کس از مردم نمی تواند با خدا راز و نیاز کند و برای این کار حتما باید نزد کشیش ها بروند. و نزد او به گناهان خود اعتراف کنند و پولی نیز پردازند تا کشیش ها او را بیامرزند، در حالیکه خود کشیش هیچ راهی بسوی خداوند ندارد.

ما از شنیدن این آیات متقلب شدیم و به گریه افتادیم و با خود فکر کردیم: آیا براستی خداوند به ما نزدیک است و ما بدون واسطه می توانیم از او بخواهیم؟

مدتی گذشت تا اینکه در زندان دچار عطش و تشنگی شدید و دسترسی به کسی نداشتیم تا از او آب بگیریم. واز تشنگی به حالت مرگ افتادیم. ناگهان بیاد آیات قرآن افتاده و دعا کردیم که :
خداوند!! اگر این آیات از جانب توست و محمد(ص) رسول و فرستاده توست، بداد ما که از تشنگی رو به مرگ هستیم، برس!
ناگاه از دیوار مقابل ما، جوی آبی جاری گردید. ما از آن آب نوشیدیم و سیراب شدیم و در همان لحظه تصمیم گرفتیم مسلمان شویم.»

شفای قرآنی

آقای نعمت الله صالحی حاجی آبادی می گوید: در ایام جوانی برای تبلیغ در ایام محرم در هوای گرم تابستان عازم یکی از روستاهای اطراف اصفهان شدم. در حالیکه ساک و سایل سفر در دست داشتم وارد روستای آب بونه شدم. مردان روستا از ده خارج شده بودند و من متحیر ماندم که تا آمدن آنها کجا بروم؟ در این موقع دیدم که خانمی کودکش را در بغل دارد و با اضطراب به این و آنور می رود. گویا کودکش بر اثر گرمازدگی بیهوش شده و در شرف مرگ بود. وقتی چشم زن مذکور بمن افتاد نزد من آمد و با

التماس گفت: ای آقا! دستم به دامن‌ت. بحال این کودک بینوا فکری بکن که بچه‌ام دارد از دستم می‌رود.

من کاری از دستم ساخته نبود ولی برخدا توکل کردم و گفتم: بچه را بخانه ببرت تا من علاجی بکنم و خدا او را شفا بدهد. زن بچه‌اش را بخانه برد و من هم به آنها ملحق شدم. و گفتم یک لیوان آب یا چای بیاور. وقتی آوردند من سوره مبارکه حمد را با چند آیه دیگر خواندم و بر لیوان دیدم. بعد گفتم تا آن را به داخل دهان کودک بریزند. وقتی این کار را کردند ناگاه کودک تکانی خورد و چشمان خود را باز کرد و سالم شد. گویا اصلاً بیهوش نبوده است.

دزد راه را گم کرد

«زینب مرادخانی، دانشجو: از یکی از خویشاوندان شنیدم که می‌گفت: من به آیه الكرسي علاقه فراوان دارم و هر شب بعد از نماز آن را می‌خوانم. یک شب یادم رفت که این آیه را بخوانم، اما به هنگام خواب یادم افتاد که نخوانده‌ام و شروع کردم به خواندن و بعد خوابیدم. صبح که به مغازه رفتم، با کمال تعجب دیدم که درب مغازه باز است. وقتی داخل شدم دیدم اجناس داخل مغازه، بسته بندی شده و در وسط مغازه قرار دارند و شخصی هم کنار آنها ایستاده

است. پرسیدم: شما کی هستید و اینجا چه خبر است؟ گفت: آقا جان! دستک به دامن، شب برای دزدی داخل مغازه شدم و این وسائل را جمع کردم، وقتی خواستم بروم، درب خروجی مغازه را پیدان کردم. هر چه گشتم موفق نشدم و الان چندین ساعت است که دنبال درب خروجی می‌گردم، گیج شدم و نمی‌دانم که از کجا داخل شدم! از بردن این وسائل هم پشیمان شده‌ام. ساعت‌ها با گریه وزاری از خدا خواستم تا کمک کند ولی تاکنون نتوانسته‌ام رهایی یابم. تو را به خدا درب مغازه ات را بمن نشان بده!

من پس از قدری نصیحت، درب خروجی را نشان دادم و او با تعجب فراوان از این که چرا شب تا صبح درب را نیافته است از مغازه خارج شد. من در خلوت خود، به یاد آیه الکرسی که دیشب خوانده بودم افتادم و علاقه‌ام به این آیه بیشتر شد.»

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا!

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده‌ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می‌رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی

خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند و با کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی‌ها مرتب‌مرده به غسل‌خانه می‌بردند. آنها تعجب کرده و راز این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

رحلت در حال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها رابه عبادت می‌گذراند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته‌ای؟

ایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا (ع) فرا گرفته‌ام.

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانان این گونه نوشته‌اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشم. بعد برخاست دور کعت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواعظ و احادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پرکشید. «دین ما علمای ما ص 88-87»

رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد (ملکی تبریزی) جویای حال تو شده است. چون می‌دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آمادهٔ ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیرة الاحرام رسید و گفت: الله اکبر! روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»

زنی که امام حسین (ع) به دیدارش رفت

«حاج ملا محمد علی یزدی در نجف همسایه‌ای داشت که در کودکی باهم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شد، به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی در خواب، همسایه‌راهزن را دید که در حال خوش و خرمی قرار دارد. تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروز بخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، اباعبدالله (ع) سه بار به دیدن او آمد و در بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند. لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!»

ملای یزدی بعد از بیدار شدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت‌عاشورا می‌خوانده است»

رشد اسلام در غرب

«غرب اکنون در برابر شمار زیادی از روشنفکران و اندیشمندان و هنرمندان و بازرگانانی که اسلام را انتخاب نموده‌اند سرگردان شده‌است.»

مجله اشپگل:

«بیش از هشت هزار نفر زن آلمانی در اوایل سال جاری مسلمان شده‌اند، بسیاری از این زنان مسلمان آلمانی، نماز را در محل کار خود و در برابر دیگران برگزار می‌کنند.»
روزنامه فرانسوی فیگارو:

«امروزه جوانان فرانسوی بیش از پیش به اسلام روی می‌آورند.»
خبرگزاری رسمی ایتالیا:

«تنها در دو سال اخیر بیست هزار زن تحصیل کرده انگلیسی به اسلام گرویده‌اند.»

مجله ایندی پندت:

«توجه شهروندان انگلیسی به اسلام، پدیده در خور توجهی است که در سالهای اخیر رشد آن در میان حلقه اشراف سرعت بیشتری پیدا کرده است تا آنجا که هم اکنون فرزندان برخی از سرشناس‌ترین اعضای این طبقه در زمره گروندگان به آیین اسلام قرار گرفته‌اند.» از

جمله این افراد «یحیی برنت» پسر جانت برنت مدید عامل رادیو و تلویزیون بی بی سی و دختر و پسر «قاضی اسکات» رهبر کمیسیون اسکات و فرزندان برخی دیگر از رهبران اقتصادی و اجتماعی جامعه انگلیس هستند.» نکته در خور توجه این است که این گروندگان به اسلام همگی از بالاترین درجات تحصیلی برخوردارند و با توجه به نفوذ اجتماعی و موقعیت فردیشان اسلام آوردن آنها تأثیر به سزایی در میان همگان داشته است.»

نشریه تایمز:

«در حالی که اختلاف میان فرقه‌های مسیحی و کلیساهای آنان روز به روز عمیق‌تر می‌شود بسیاری از مردم انگلیس که اکثر آنها را زنان تشکیل می‌دهند به طور غیر منتظره‌ای به اسلام روی می‌آورند.» نحوه مسلمان شدن رهبر مائویست نروژ:

«وابسته فرهنگی سفارت ایران در نروژ در این رابطه می‌گوید: در ایام اقامت در اسلو پایتخت نروژ هنگامی که روزنامه هارا بررسی و ترجمه می‌کردم به مقاله‌ای برخورددم با این عنوان: اسلام به زودی به غرب می‌آید، بعد از جست‌وجو فهمیدم که این مقاله به قلم دکتر لین ساد رهبر حزب مائویست نروژ می‌باشد.»

ایشان تحصیلات خود را در انگلستان گذرانده و فردی مبارز بوده و چندبار جهت کمک به مسلمانان به فلسطین سفر نموده و در جریان معروف سپتامبر سیاه و حمله اردن به فلسطینی‌ها مجروح گردید...

با تلاش فراوان ایشان را پیدا کردیم و ارتباط برقرار شد. بسیار در مورد ایران و انقلاب و اسلام کنجکاو بود...

بعد از برگزاری جلسه اولی که با ایشان داشتیم و سؤال‌های ایشان را پاسخ گفتیم از ما خواست که در جلسه دیگری با اعضای حزب همین سخنان را تکرار کنیم...

تا این که دکتر لین ساد همراه دکتراریک فویسر به مناسبت جشنهای پیروزی انقلاب اسلامی به ایران دعوت شدند، این سفر آن قدر برای آن‌ها جالب توجه بود که این دو عاشق و شیفته انقلاب شده بودند.

بعداً ایشان مقاله‌ای نوشتند با این عنوان به زودی انقلاب ایران جهانی می‌شود.

روزی در مورد قضایای غدیر خم سؤال نمود، توضیح دادم، در آن هنگام حالت بسیار عجیبی داشت، عصر آن روز از انجمن حسینی تماس گرفتند و گفتند بعد از نماز مغرب و عشا مراسم داریم، کسی

می خواهد مسلمان شود. اصلاً گمان نمی کردم این فرد دکتر لین ساد باشد... ایشان شیعه شدند و نام علی را هم برای خود برگزیدند...

بعد از مدتی «آنا بریت» همسر ایشان با من تماس گرفت و گفت: می خواهم مسلمان شوم.

من شگفت زده شدم و خدا را سپاس گفتم. آنا بریت گفت: من چادر می خواهم!

گفتم: پوشیده بودن کافی است. چرا چادر می خواهی؟ (چرا که ترسیدم باجوی که در آن جا علیه چادر بود توان تحمل این سختی ها را نداشته باشد).

اما او باز هم تأکید کرد:

می خواهم با لباس رزم زنان ایرانی که الگو و سبیل من بوده اند شهادتین را بگویم.

به او گفتم: چه اسمی را انتخاب کرده اید؟

گفت: زینب.

گفتم چرا؟

گفت تحقیق کرده ام دیدم حضرت زینب -سلام الله علیها-

زن صبور، مقاوم و کاملی بوده است.

یکی از طلاب محصل دانشگاه واشنگتن:

«الان آماری که مؤسسات رسمی آمریکا ارائه داده‌اند این است که اسلام نسبت به سایر ادیان سریع‌ترین رشد را داشته است. گرچه مؤسسات آمارگیری عمدتاً در دست یهودی‌هاست ولی این آمار واقعی است و این رانه به نفع ما بلکه به عنوان زنگ خطری برای خودشان اعلام نموده‌اند.

یکی از زمینه‌هایی که برای تبلیغ و نشر اسلام بسیار مؤثر است زندان‌های آمریکا است. فردی از یک زندان در شهری دور افتاده از ایالت تگزاس عنوان کرد که ما چهارهزار نفر زندانی هستیم. از این جمع هفده نفر مسلمان شدیم، برای ما کتاب و قرآن بفرستید.

ما نیز کتاب‌هایی برایشان ارسال کردیم و پس از یک سال با یک بررسی مجدد متوجه شدیم که این 17 نفر به 250 نفر سپس به 800 نفر و بعد به نصف زندان (2000 نفر) تبدیل شده‌اند.»

پروفسور خوزه مارتینز رئیس دانشکده تاریخ باستان کمبلوتنسه:

«اسلام دینی کامل است و جامع با تمام قوانین صحیح زندگانی، من شخصا قرآن را پنج بار مطالعه کرده‌ام. در سطر سطر آن قانون و ثبات دیده می‌شود. و از آن گذشته به نظر من اسلام دینی بسیار آسان و فهمیدنی است و... ولی شما می‌بینید در مسیحیت به اندازه‌ای روایات گیج کننده است که گاهی یک کشیش هم سر نخ تثلیث را از دست می‌دهد.» «در نهایت مسیحیت به یک مذهب می‌رسد ولی در اسلام به مجموعه قوانین خواهی رسید.»

مشاور سابق نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا که مسلمان شده:
«نه مسیحیت و نه یهودیت هیچ یک توانایی ابداعی یک نمونه و یا چهارچوب فکری مناسب برای خروج از این هرج و مرج (در آمریکا) را ندارند، چنین چیزی تنها در اسلام وجود دارد و در عناصر اسلامی به خوبی دیده می‌شود، عناصری که در عین اسلامی بودن می‌تواند مغز و فرهنگ تمده آمریکا شود.»

اسمون دانکه، افسر تازه مسلمان آمریکا:
اسلام بهترین روش اداره زندگی، جامعه و خانواده می‌باشد. به ویژه اکنون که جهان غرب ارزش‌های اخلاقی را از دست داده است و رشته خانواده از هم گسیخته و نژادپرستی بار دیگر جان گرفته است.»
خانم سمیه، تازه مسلمان فنلاندی:

«من از زمانی که مسلمان شده‌ام احساس می‌کنم که یک زن آزاد دارای ارزش‌های معنوی و انسانی هستم. اسلام برای زنان ارزش بسیار عالی قائل است.»

پروفسور یاووس اوسس، تازه‌مسلمان آلمانی:

«من با توجه به حقایق آشکاری که در متن جوامع حکومت‌های غربی می‌بینم و با توجه به الهاماتی که از اشارات و رهنمودهای پیامبرگونه امام‌خامنه‌ای می‌گیرم، یقین دارم که قرن چهاردهم هجری قرن امام‌خمینی (قدس سره) و امام‌خامنه‌ای است. و این بزرگواران حکومت بر زمین را به دست صاحب الزمان (عج) مژده می‌دهد تا بعد از این همه اعصار قرون به نام اهل بیت پیامبر (ص) باشد.»

جرج بوش پدر:

«من از رئیس وقت سازمان سیا که به دلیل پیروزی انقلاب ایران از کاربر کنار شد، پرسیدم، یعنی شما با این همه آدمی که در دنیا دارید با این همه تجهیزات فوق پیشرفته با این همه بودجه‌ای که صرف می‌کنید نتوانستید انقلاب مردم ایران را پیش بینی کنید؟ او در پاسخ به من گفت:

آن چه در ایران روی داده است یک «بی تعریف» است، کامپیوترهای ما آن را نمی فهمند!

امام جمعه نیویورک:

«برخی از مسیحی ها در مدرسه مسلمانها ثبت نام کرده اند. به پدر یکی از آنها گفتم که ما در این مدارس، دروس دولتی نداریم، به دانش آموزان قرآن هم می آموزیم، ظهرها هم نماز جماعت داریم و چه بسا فرزند شما در آینده مسلمان شود. او جواب داد: من نمی خواهم فرزندم فاحشه یا معتاد شود.»

«از فردی تازه مسلمان در ایالت بوستون آمریکا پرسیدم: اسم شما چیست؟ گفت: نامم علی است. گفتم: کی مسلمان شدی؟ گفت: حدود یک سال است. گفتم: چه شد که مسلمان شدی؟ او برای پاسخ رفت و کتاب شریف نهج البلاغه را که به زبان انگلیسی ترجمه شده بود، آورد و انگشت خود را زیر جمله ای گذاشت و گفت: این جمله مرا مسلمان کرد.»

و همین طور که تعریف می کرد بلند بلند گریه می کرد. من این جمله را دیدم و عربی آن را جستجو کردم، همان جمله ای است که مولای فرمایند: **وَلِلّٰهِ لَوْ اَعْطِيتِ الْاَقَالِیمُ السَّبْعَةُ بِمَا تَحْتَ اَفْلاَکِهَا**

علی ان اعصی الله فی نملء اسلبها جلب شعیره مافعلته و انّ
 دنیاکم عندی لاهون من ورقه فی فم جراده تقضمها»
 به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان هاست به
 من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای
 نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد و این دنیای شما از برگ جویده‌ای
 که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزش‌تر است.
 آن تازه مسلمان آمریکایی می‌گفت: این عبارت نهج البلاغه مرا
 منقلب کرد، این عبارت مرا کشت. من علی (ع) را نمی‌شناختم تا این
 که این کتاب (نهج البلاغه) بع دستم رسید. به مؤسسه ناشر زنگ زد
 و به روحانی آن‌جا گفتم: می‌خواهم علی (ع) را بشناسم. او گفت اگر
 بخواهی علی (ع) را بیشتر شناسی باید بیشتر مطالعه کنی. برایم برنامه
 تدریس نهج البلاغه را گذاشت و من مسلمان شدم. و اکنون خدا
 می‌داند چقدر اسلام را دوست دارم.»

«وقتی کت استیونس، خواننده موسیقی پاپ در انگلیس، مسلمان
 شد و صدای خود را در راه تلاوت قرآن قرار داد، گفت: وقتی به
 اسلام گرویدم، همه ترسهای من از طبیعت، انسان و جهان ناشناخته‌ها

به آرامشی تبدیل شد که از آیه «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ» جا‌ثیه 27

یعنی ملک آسمانها و زمین تنها از آن خداست.
جان می‌گرفت.

کاهن مسلمان شد

«مخریق» یکی از کاهنان بزرگ یهودیان در مدینه منوره بود. وی
فردی بسیار ثروتمند و صاحب نخلستانی بود. «مخریق» از طریق
بشارتهای تورات در مورد اوصاف رسول خدا (ص)، پیامبر را
شناخت. اما همچنان بر آیین نیاکانش باقی مانده و به انکار آیین رسول
خدا پرداخت ولی سرانجام در جنگ «أُحُد» او رو به قومش کرد و
گفت: ای یهود! بخدا قسم شما میدانید که یاری محمد بر شما واجب
است. پس چرا او را کمک نمی‌کنید؟ گفتند زیرا امروز شنبه
است. «مخریق» گفت در اسلام شنبه‌ای وجود ندارد. آنگاه
سلاح خویش برداشت وصیت کرد که: اگر کشته شدم، همه دارائی‌ام
را به رسول خدا محمد (ص) بدهید. سپس به میدان نبرد رفت و اسلام
خود را ظاهر نمود و جزو سپاهیان اسلام علیه مشرکین به نبرد

پرداخت تا کشته شد. رسول خدا (ص) در مورد «مخریق» فرمود: «مخریق» امروز یک نماز هم در حال مسلمان بودن نخواند. لیکن همین امروز وارد بهشت گردید.

اقرار یهودی به نبوت پیامبر اسلام

رسول خدا (ص) پس از هجرت به مدینه با «عبدالله بن صوری» سرکرده علمای یهود دیدار نمود و به دنبال سخنانی که رد و بدل شد، رسول خدا (ص) به او فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا نمی‌دانی من رسول خدایم؟ «عبدالله بن صوری» در پاسخ او گفت: به خدا قسم! می‌دانم تو پیامبر خدایی و آنچه من می‌دانم، قوم من نیز از آن آگاهند. زیرا صفات و خصوصیات تو در تورات بیان شده است. لیکن حسادت بر وجودشان چیره شده است. رسول خدا (ص) به او فرمود: اکنون مانع و مشکل تو چیست؟ عبدالله پاسخ داد: مخالفت با قوم خود را ناپسند می‌شمارم، لیکن اگر آنان اسلام آوردند، من نیز مسلمان می‌شوم.

اعتراف عمر بن خطاب

علامه محب الدین طبری نقل روایت نموده که عمر در حال طواف بود و حضرت علی (ع) هم در جلو او مشغول طواف بود که مردی به عمر گفت: ای امیر! حق مرا از حضرت علی (ع) بگیر!

عمر گفت: تو چه حقی داری؟

گفت: به من سیلی زد!

عمر به حضرت علی (ع) گفت: آیا شما به گوش این مرد سیلی زده‌ای؟

حضرت علی (ع) فرمود: آری.

عمر گفت: چرا؟

حضرت علی (ع) فرمود: دیدم در حال طواف به ناموس مؤمنین چشم چرانی می‌کند.

عمر گفت: کار خوبی کردی ای ابالحسن!

آنگاه به آن مرد سیلی خورده گفت: چشم خدا تو را دید و بر تو سیلی زد- پس حقی به گردن حضرت علی (ع) نداری.

عثمان اعتراف کرد!

علامه محقق مفتی عباس لکنهوی نوشته است: مردی یک جمجمه مرده برداشت و نزد عثمان رفت و گفت: شما عقیده دارید این مرده در

قبر بوسیله آتش عذاب می شود؟ در حالی که من دست بر آن می گذارم و احساس گرمی و عذاب نمی کنم.

عثمان شخصی را بدنبال حضرت علی (ع) فرستاد. چون امام آمد، عثمان به آن مرد گفت که حرفت را تکرار نما! آن مرد هم سؤال خود را دوباره گفت. در این موقع عثمان گفت: ای ابوالحسن! پاسخ این مرد را بده.

حضرت علی (ع) دستور داد تا سنگ آتش زا با قطعه سنگی بیاورند. هنگامی که آوردند، امام سنگ آتش زا را به سنگ دیگر زدند و جرقه ای تولید شد. سپس به مرد گفتند بیا و دستت را بر روی این سنگ آتش زا و سنگ دیگر بگذار و بین احساس گرمی می کنی؟ او این کار را کرد و دچار تعجب شد. در این موقع عثمان گفت: **لولا علی لهلك عثمان!** اگر علی نبود، عثمان هلاک می شد!

هارون متعجب شد!

مرقد مطهر حضرت علی (ع) تا زمان هارون الرشید مخفی و ناپیدا بود تا زمان هارون الرشید که روزی به شکار اهوان رفت و خود و سگهای شکارش آنها را تعقیب کرد تا اینکه به تپه ای رسیدند و اهوان بر بالای آن تل بالا رفته و آرام گرفتند. اما وقتی سگهای

شکاری به تل رسیده و خواستند بالا روند و آهوان را بگیرند، ناگاه هارون دید که آنها هر کدام به سویی پرت شدند. و این عمل چندبار تکرار شد. هارون و همراهانش متعجب شدند. سپس هارون دستور داد تا در آنجا برایش خیمه‌ای زدند و رفته از کوفه پیرمردی دانا را نزد او بیاورند. وقتی پیرمرد مورد نظر را آوردند، هارون از او درباره آن نقطه اسرارآمیز سؤال نمود. او بعد از گرفتن امان از هارون گفت: پدرم برایم نقل کرد که در زمان پدرش شیعیان عقیده داشتند که این بلندی محل دفن حضرت علی (ع) است. خدا اینجا را حرم امن خود قرار داده است و هر کس بدان پناه ببرد در امان خواهد بود. هارون - جنایتکار که دستش به خون امام هفتم آغشته بود برای مصالحی - دستور داد تا گنبدی بر فراز آن محل شریف درست نمودند.

خیرالبریه آمد

جابر بن عبدالله گوید: نزد رسول خدا (ص) بودیم که حضرت علی (ع) وارد شد. رسول خدا (ص) فرمود: به همان کسی که جانم در دست او است سوگند! این و شیعه‌اش به تحقیق در روز قیامت رستگاراند. و این آیه نازل شد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

پس از آن هرگاه اصحاب رسول خدا(ص)، حضرت علی(ع) را می‌دیدند که می‌آید، می‌گفتند: «خیر البریه» آمد.

ای کاش من این صفات را داشتم

سعد بن ابی وقاص گوید: من از رسول خدا(ص) شنیدم که درباره حضرت علی(ع) سه صفت را بیان می‌کرد که اگر یکی از آنها را می‌داشتم از همه ثروتهای زرد و سرخ، خوشتر می‌داشتم. شنیدم می‌گوید: «او نسبت به من مانند هارون به موسی است، جز آنکه پیامبری پس از من نیست.»

و شنیدم که می‌گوید: «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.»

و شنیدم که می‌گوید: «ای مردم! رهبر شما کیست؟ گفتند: خدا و پیامبر. و تاسه بار این سؤال و جواب تکرار شد، سپس دست علی را گرفت و او را بلند کرد و سپس فرمود: هر کس خدا و پیامبر، رهبر اویند، این رهبر اوست. خدا یا! با دوستانش دوستی کن و با دشمنانش دشمنی فرما»

دکتر سنی که شیعه شد

دکتر محمد تیجانی که سنی مالکی و اهل تونس است پس از تحقیقاتی که درباره شیعیان و مقام اهل بیت (ع) انجام داد و با علمای شیعه بحثهای مفصلی نمود، مستبصر وینا شد و مذهبی شیعه را انتخاب نمود. نامبرده تاکنون کتابهای فراوانی در اثبات حقانیت شیعه و واجب بودن پیروی از قرآن و اهل بیت (ع) از جمله (آنگاه که هدایت شدم) و (از آگاهان پرسید) نوشته است و عده زیادی بدست وی شیعه شده اند. ایشان در حال حاضر استاد فالف در دانشگاه سوربن پاریس می باشند.

آیات تفسیر شده در کتب اهل تسنن در شأن علی بن ابیطالب (ع)

آیه تطهیر: «أَمَّا يَرِيءُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطْهَرَكُمُ طَهِيرًا» یعنی خداوند اراده کرده است تا شما اهل بیت را از هر پلیدی پاک قرار دهد.

روایت شده که این آیه درباره محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين (علیهم السلام) نازل شده است

آیه مباهله: «فقل تعالوا ندعُ أبنائنا و أبنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله على الکاذبین» یعنی بگو بخوانیم پسرانما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و مانند خودمان و مانند خودتان سپس نفرین کنیم و قرار بدهیم لعنت الهی را بر دروغگو!

اجماع مسلمین است که آیه فوق دربارهٔ پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است.

آیه اعتصام: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا» یعنی به ریسمان الهی چنک بزید و متفرق نشوید.
در روایت است که حبل الله، اهل بیت هستند.

اولوا الامر: «یا ایّها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» یعنی ای مؤمنین! از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.
روایت شده که مراد از اولی الامر، علی و اولادش هستند.

اهل ذکر: «فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» یعنی از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.

روایت شده که این آیه درباره اهل بیت که علی و فاطمه و حسن و حسین هستند نازل شده است.

صراط مستقیم: «اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم» یعنی ما را به راه مستقیم هدایت کن. راه آنانکه به ایشان نعمت دادی.

روایت شده که مراد از راه مستقیم، محمد و اهل بیتش می باشند.

آیه ولایت: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون.» یعنی همانا سپرست شما خدا و رسولش و کسیکه ایمان آورده و نماز می خواند و در حال رکوع صدقه می دهد، است.

روایت شده که مراد علی بن ابیطالب (ع) است.

آیه نعمت: «ثم لتسألن یومئذ عن النعیم» یعنی در روز قیامت از نعمت سؤال می شود.

در روایت است که مراد از نعمت، ولایت اهل بیت است.

آیه تبلیغ: «یا ایّها الرسول بلّغ ما أنزل الیک من ربّک وإن لم تفعل فما بلغت رسالتی واللّه یعصمک من الناس.» یعنی ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی (ع) به مردم، نازل شده است.

آیه توبه آدم: «فتلقیٰ آدم من ربّه کلمات فتاب علیه»

یعنی آدم (ع) کلماتی را از خدا یاد گرفته و بوسیله آنها توبه نمود.

روایت شده که آن کلمات این بود که خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد.

خانه های مقدس: «فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذكر فیها اسمہ یُسبّح له فیها بالغدو والاصال» یعنی د خانه هایی خداوند اجازه داده تا خدا یادشود و صبح و شب در آنها خدا تسبیح گردد.

روایت شده که مراد خانه اهل بیت است.

راستگویان: «والذین آمنوا بالله ورسوله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم» یعنی آنها که به خدا و رسول ایمان آورده‌اند راستگو و شهیدند در نزد پروردگارشان. روایت شده که راستگویان سه نفر بودند: علی بن ابیطالب (ع) و مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یاسین.

بهترین جنبنده: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة» یعنی آنان که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند بهترین جنبندگانند. روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود ای علی! تو شیعیانت خیر البریه هستید.

فرق مؤمن با فاسق: «افمن کأ مؤمنأ کمن کان فاسقا لایستون» یعنی آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز مساوی نیستند. روایت شده که مراد از مؤمن علی بن ابیطالب (ع) و مراد از فاسق ولید بن عقبه است.

عدم تساوی سقایی حاجیان وایمان داشتن: «اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل اللہ لایستون عندالله و الله لایهدی القوم الظالمین» یعنی آیا قرار می‌دهید درجه آب دان به حاجیها و آباد کردن مکه را در درجه کسی که ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ ایندو در نزد خدا مساوی نیستند و خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

روایت شده که مراد از دسته اول عباس بن عبد المطلب است و مراد از دسته دوم علی بن ابیطالب (ع) است.

آیه یوم المیت: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و اللہ رؤفٌ بالعباد» یعنی یک نفر از مردم جانش را در راه رضای خدا فروخت و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

روایت شده که این آیه در شأن علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است

انفاق در پنهانی: «الذين ينفقون اموالهم باليل والنهار سراً وعلانيةً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون» یعنی آنان که اموالشان را انفاق می کنند چه در شب و چه در روز چه در پنهان و چه در آشکار که اجرشان در نزد خدا محفوظ بوده و بر آنان غم و ناراحتی و ترسی نیست.

روایت شده که این آیه در شأن علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است.

روایت از کتب اهل تسنن در شأن علی بن ابیطالب (ع)

رسول خدا (ص) فرمود: «مثلُ اهلِ بیتی مثلُ سفینه نوح، مَنْ ركبها نجا وَمَنْ تخلفَ عنها غرق» یعنی مثل اهل بیتم مانند کشتی است که هر که بر او سوار شود نجات می یابد و هر که تخلف بورزد غرق می شود.

رسول خدا (ص) فرمود: «والذی نفسی بیده لا یغضنا اهل بیت احد الا ادخله الله النار» یعنی قسم به کسی که جانم به دست

اوست، شخصی که دشمن اهل بیت باشد حتما خدا او را به جهنم می‌برد.

رسول خدا(ص) فرمود: «إِيَّهَا النَّاسُ مَنْ ابْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا» یعنی ای مردم! هر که دشمن ما اهل بیت باشد، خدا او را در قیامت یهودی محشور می‌کند.

رسول خدا(ص) اشاره به علی و فاطمه و حسن و حسین کرد و فرمود: خدایا! اینها اهل بیت من هستند پس پلیدی را از آنها ببر و آنها را پاقرار بده.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود: تو برای من مانند هارون برای موسی هستی غیر از اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.

رسول خدا(ص) فرمود: مبارزهٔ علی بن ابیطالب(ع) با عمرو بن عبدود در جنگ خندق از اعمال اُمّت تا قیامت برتر است.

رسول خدا(ص) فرمود: من شهر علمم و علی بن ابیطالب(ع) دروازه آن است. هر که علم می‌خواهد باید از دروازه داخل شود.

رسول خدا(ص) فرمود: علی از من و من از او هستم و او بعد از من ولی و سرپرست تمام مؤمنان است.

رسول خدا(ص) فرمود: علی باحق است و حق با علی است و آیندو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر نزد من آیند.

رسول خدا(ص) فرمود: هر که من مولای او هستم علی هم مولای اوست.

عمر بن خطاب به علی بن ابیطالب(ع) گفت: مبارکباد بر تو که مولای هر مسلمانی شدی.

رسول خدا(ص) فرمود: برای هر پیامبر وارث و جانشینی است و وصی و وارث من علی بن ابیطالب(ع) است.

رسول خدا(ص) فرمود: رسول خدا(ص) سرور مسلمین و امام متّین و رهبر سفید رویان است.

رسول خدا(ص) فرمود: خداوند از میان اهل زمین، محمد و علی را برگزید.

رسول خدا(ص) فرمود: حق پیامبر را کسی جز علی بن ابیطالب(ع) نمی تواند ادا نماید.

رسول خدا(ص) فرمود: ای علی! اوست نمی دارد تورا مگر مؤمن. و دشمن نمی دارد تورا مگر منافق.

رسول خدا(ص) در حالی که به علی بن ابیطالب(ع) اشاره می کرد، فرمود: قسم به آن کسی که جانم به دست اوست، این مرد و شیعیانش در روز قیامت رستگارند.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود: در حالی در روز قیامت می آئی که تو و شیعیانت راضی از خدا و خداوند هم راضی از شما خواهد بود و دشمنان شما در حالی می آیند که خداوند از آنها غضبناک است.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود: ای علی! خداوند تو و فرزندان و ذریه و شیعیان و دوستان شیعیانت را آمرزید.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود: بعد از من امت با توحیله می کنند و تو بر دین من زندگی می کنی و بر سنت من شهید می شوی و هر که تو را دوست داشت مرا دوست داشته و هر که با تو دشمنی نمود با من دشمنی نموده است و بزودی محاسنت به خون فرقت آغشته می شود.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد.

در کتب اهل تسنن و تشیع آمده است که: علی بن ابیطالب(ع) دارای فضائل زیر است:

علی بن ابیطالب (ع) وارث رسول خدا (ص) است.
 علی بن ابیطالب (ع) همسر حضرت زهراء است.
 علی بن ابیطالب (ع) رسول خدا (ص) را غسل و کفن و تجهیز نمود.
 علی بن ابیطالب (ع) بعد از رحلت رسول خدا (ص) قرضهای رسول خدا (ص) را ادا نمود و امانتهایش را رد کرد و ذمه او را پاک نمود.
 علی بن ابیطالب (ع) سرپرست مردم بعد از رسول خدا (ص) است.
 علی بن ابیطالب (ع) برادر رسول خدا (ص) است.
 علی بن ابیطالب (ع) پدر فرزندان رسول خدا (ص) است.
 علی بن ابیطالب (ع) وزیر رسول خدا (ص) است.
 رسول خدا (ص) با علی بن ابیطالب (ع) نجوا می نمود.
 علی بن ابیطالب (ع) صدیق اکبر و فاروق اعظم است.
 اطاعت از علی بن ابیطالب (ع) مانند اطاعت از رسول خدا (ص) است.

جنگ با علی بن ابیطالب (ع) جنگ با رسول خدا (ص)
 است و صلح با علی بن ابیطالب (ع) صلح با رسول خدا (ص) است.
 کسیکه علی بن ابیطالب (ع) را دوست بدارد خدا و
 رسول خدا (ص) را دوست داشته و کسیکه علی بن ابیطالب (ع) را
 دشمن بدارد خدا و رسول خدا (ص) را دشمن داشته است.
 و...

دیدار راهب با علی (ع)

عمر سعد می گوید:

در راه صفین، علی (ع) در محلی بنام بلینح که در ساحل فرات بود،
 توقف کرد. در آنجا صومعه‌ای بود که راهبی از آن بیرون آمد و به
 حضور علی (ع) رسید و گفت:

ما کتابی که یاران عیسی (ع) آنرا نوشته‌اند، داریم که از اجدادمان
 بارت برده‌ایم. می‌خواهی آنرا ببینی؟ فرمود: آری. راهب کتاب را آورد
 و شروع به خواندن نمود. از جمله مطالب آن، خبر دادن به بعثت پیامبر
 اسلام (ص) و اینکه مردی از امت او از ساحل فرات می‌گذرد که امر
 بمعروف و نهی از منکر می‌کند. به حق فرمان می‌دهد و هیچ حکمی را
 واژگونه صادر نمی‌نماید. دنیا در نزدش، از خاکستری که در روز

طوفانی بر آن بادبوزد، زبون تر است. و مرگ در نزدش، از آشامیدن آب برای شخص تشنه، آسانتر است. در خفا از خدا می ترسد و در آشکارا برای خدا نصیحت می نماید. و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده ای بیم ندارد.

هر که آن پیامبر را درک کند، اجر بهشت دارد و هر که آن بنده صالح را یاری کند، اگر کشته شود، شهید است، بود.

سپس راهب به علی (ع) گفت:

من همراه شما خواهم بود و از شما جدا نمی شوم تا آنچه بر سر تو آید، بر سر منم آید.

علی (ع) گریست و گفت: سپاس خداوندی را که من در پیشگاهش فراموش شده نیستم. سپاس پروردگار را که نام مرا در پیشگاه خود و در کتابهای بندگان برگزیده و نیکوکار، ثبت نموده است.

آن راهب همراه علی (ع) بود تا اینکه در جنگ صفین بشهادت رسید و علی (ع) بر جنازه اش نماز خواند و فرمود: این مرد از افراد خاندان من و اهل بیت (ع) من است. «جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»

حفظ کل قرآن در یک لحظه

به زاذان گفتند: تو قرآن را زیبا تلاوت می کن! این قرائت از که است؟
خنده ای کرد و گفت: روزی در حالیکه من آواز
می خواندم، علی (ع) از کنارم رد می شد. امام از صدای زیبای من
تعجب کرد و فرمود: ای زاذان! چرا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: ای
امیرمؤمنان! چگونه قرآن بخوانم در حالیکه چند سوره فقط باندازه ای
که در نمازم نیاز دارم، بیشتر حفظ نیستم!

امام بمن نزدیک شد و در گوشم جملاتی نامفهوم فرمود. سپس
در دهانم دعائی خواند. هنوز امام از من دور نشده بود که متوجه شدم
همه قرآن را با اعراب و همزه اش حفظ شده ام. و از آن موقع تاکنون
نیازی به سؤال کردن درباره قرآن پیدا نکرده ام. «بحار ج 41 ص 195»

زنده شدن سام!

در زمان پیامبر (ص) عده ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند:
ما باقیمانده ملت های گذشته از آل نوح (ع) هستیم. حضرت
سام (ع) که جانشین نوح (ع) بوده است در کتابش آورده که هر

پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر به علی (ع) اشاره کرد.

گفتند اگر از او معجزه‌ای بخواهیم می‌تواند انجام دهد؟
فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی (ع) فرمود با آنان به مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!
علی (ع) همراه آنان به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و سپس پایش را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز شد و تابوتی ظاهر گشت و از میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می‌درخشید و خاک از سر و صورتش می‌تکاند و ریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:

اشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا رسول الله سيد المرسلين
وأنَّكَ عليٌّ وصيَّ محمدٍ الوصيين وانا سام بن نوح!
در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافه سام را با آنچه در کتاب آمده مطابق دیدند.

آنها گفتند: ای سام! ما خواستار خواندن سوره‌ای از کتاب نوح (ع) هستیم!

سام شروع به خواندن سوره‌ای کرد و سپس بر علی(ع) سلام کرد و در تابوت خوابید و زمین برهم آمد و مثل سابق شد. آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خدا اسلام است. «بحار ج 41 ص 212»

نشان دادن علی(ع) بعد از شهادت بعد از شهادت امیر المؤمنین(ع)، عده‌ای نزد امام حسن(ع) آمدند و درخواست کردند که: از آن معجزاتی که پدرت داشت، توهم یکی بما نشان بده! امام فرمود: آنگاه ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری! بخدا سوگند ایمان می‌آوریم. حضرت گوشه‌ پرده را کنار زدند. ناگاه مردم مشاهده کردند که علی(ع) در آنجا نشسته است.

امام فرمود: این شخص را می‌شناسید؟ گفتند: آری این امیر مؤمنان علی(ع) است. ماهمگی شهادت می‌دهیم که توحجت برحق خدائی و تو بعد از علی(ع) امام هستی. همانطور که بعد از رحلت پیامبر، علی(ع) او را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد، توهم امیر مؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود: مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید:
 «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ
 وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» بقره 154
 و قتی که شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده
 باشند، درباره‌ی ما چه می‌توانید بگوئید؟
 همگی گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما ایمان آوردیم و تورا
 تصدیق می‌کنیم. «بحار ج 43»

حسان بن ثابت شاعر رسول خدا (ص)
 لَا يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مَنْ تَأْتِبُ الْأَبْحَبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
 اخي رسول الله بل صهره و الصهر لا يعدل بالصاحب
 و من یکن مثل و قدر دت له الشمس من المغرب از یتیم بدتر
 رسول خدا (ص): از یتیم بدتر کسی است که از امامش قطع شده
 و نمی‌تواند به او دست یابد.
 و فرمود: من و علی پدران این امتیم.

امامت ابراهیم (ع)

امام صادق(ع) فرمود: خداوند ابتدا ابراهیم را به مقام نبوت
سپس رسالت سپس خلیل الهی رساند بعد فرمود: «اَنْی جاعلک
اماماً»

نظام مسلمین و...

امام رضا(ع) فرمود: امامت باعث نظام مسلمانان، ماه
منیر، چرخ نورافشان، نور تابان، آب گوارای تشنگان و راهنمای هدایت
جویان و نجات بخش از پرتگاه است. امام آتش برافروخته بر سر
کوههاست که سرمازدگان از گرمی آن بهره مند می شوند. امام امینی
همدم و برادری مهربانست.

جاهلان و آبهای گودال!

امام باقر(ع) فرمود: شگفتا از مردم که آبهای گودالهای صحرا را
می لیسند ولی نهر بزرگ (امامت) را از دست می دهند.

حزب الله

امام باقر(ع) فرمود: ما و شیعیانمان حزب الله هستیم و حزب الله پیروز است.

تنها دین زنده

پرفسور کربن فرانسوی گفت: شیعه تنها دین زنده است که در دنیا وجود دارد.

عالم وهابی شیعه شد

دکتر عصام العمد، فارغ التحصیل دانشگاه «الامام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد «ابن باز» مفتی اعظم سعودی و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعا و از مبلغین وهابیت و نویسنده کتاب علیه شیعه بنام «الصله بین الاثنی عشریه والغلاة» با آشنایی با یکی از جوانهای شیعه، با فرهنگ نورانی شیعه آشنا شد و از فرقه وهابیت دست کشید و به مذهب شیعه مشرف گردید. سپس او کتابی به همین مناسبت نوشت. در این کتاب گفته است که وهابیت فهمیده اند که تنها مذهب آینده، مذهب شیعه امامیه است.

واز قول شیخ عبدالله الغنیمان استاد «الجامعة الاسلامیه» نقل نموده است که: وهابیین یقین دارند که تنها مذهبی که در آینده اهل سنت و وهابیت را به طرف خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی است.

همچنین شیخ ربیع بن محمد از نویسندگان وهابی می نویسد: باعث شگفتی است که برخی از برادران وهابی و فرزندان شخصیت های علمی و دانشجوین مصری، اخیراً شیعه شده اند.

شیخ محمد مغراوی از دیگر نویسندگان وهابی: با گسترش مذهب تشیع در میان جوانان مشرق زمین، بیم آن داریم که این فرهنگ در میان جوانان مغرب زمین نیز گسترش یابد.

تعبیرات قرآن از امامت

با امامت دین اسلام کامل شد «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً». «30 مائده» امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

علوم همه پیامبران در امام جمع است «وکلّ شیء احصیناه فی امام مبین»

امامت راه مستقیم است «اهدنا الصراط المستقیم»

پیامبر فرمود: ای علی! تو صراط مستقیم هستی!

امامت هادی اُمّت «انّما انت منذر وکلّ قوم هاد» رعد 7

امامت اهل ایثار و بخشش به امت «الذین ینفقون اموالهم

باللیل والنهار سرّاً وعلانیةً فلهم اجرهم عند ربّهم ولا خوفٌ

علیهم ولا هم یحزنون» بقره 74

«آنانکه اموال خود را در روز و شب، آشکار و پنهان انفاق می کنند، در

پیشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهی بر آنان نیست.»

ابن عباس گفته است: آیه فوق درباره علی (ع) نازل شد. آنزمانیکه آن

حضرت چهار درهم داشت. یکدرهم را در روز و یکی را در شب

و یکدرهم آشکارا و درهم چهارم را در پنهانی صدقه داد.

عهد امامت، عهد الهی است. «اوفوا بعهدی اوف

بعهدکم» بقره 40

«به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا نمایم.»

مفسرین گفته اند یعنی: به ولایت علی (ع) وفا کنید تا منم بهشت رفتن شمارا وفا کنم.

امام پدر امت: «وبالوالدین احساناً» نساء 36

«به پدر و مادر نیکی کنید.»

پیامبر فرمود: برترین والدین و سزاوارترین والدین، محمد (ص) و علی (ع) هستند.

امامت دستگیره الهی «واعتصموا بحبل اللّٰه

جميعاً ولا تفرقوا» آل عمران 102

«به ريسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.»

در تفسیر نورالثقلین آمده که مراد از ريسمان الهی، علی (ع) است.

امامت نور الهی «یا ایّها الناس قد جائکم برهانٌ من ربّکم

وانزلنا لیکم نوراً مبیناً» نساء 174

«ای مردم! برهان الهی نزد شما آمد و ما بسوی شما نور آشکاری را

نازل کردیم.»

آمده که مراد از برهان، پیامبر اسلام و مراد از نور، علی (ع) است.

امامان راستگویان امت «یا ایّها الذّین آمنوا اتّقوا اللّٰه وكونوا

مع الصادقین.» توبه 119

«ای مؤمنین! تقوا داشته و با صادقین باشید.»

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که مراد از صادقین، علی (ع) است.

امامت بالاترین درجه حضرت ابراهیم بود. «و اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتّمهنّ قال انّی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی. قال لاینال عهدی الظالمین»

امام مفسر قرآن کریم «و لایعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم»
امام پاک از آلودگیها آنما یرید الله لیزهد عن کم الرجس
اهل البیت ویطهّر کم تطهیرا
همانا خدا اراده کرده است که هرپلیدی را از شما اهل بیت ببرد
و شمارا پاک کند پاک کردنی.

امام و شیعیان بهترین مخلوقاتند «ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه»

امامت مزد نبوت است «قُلْ لاسئلكم علی اجر الا المودّه فی القربی! بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز محبت به اهل بیتم.

امامت کلمات الهی «فتلقى 'آدم من ربه كلمات فتاب عليه». «آدم(ع) از خدا کلماتی را فرا گرفت. و با آنها توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد.

امام سرپرست مردم است «أما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة وهم راكعون» همانا ولیّ شما در مرتبه اول خداست و بعد رسول خدا (ص) و سوم آن کسی است که اقامه نماز می کند و در حال رکوع زکات می دهد.

امامان انفاق کننده به امت «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» آنان در راه دوستی خدا به فقیر و یتیم و اسیر غذا می دهند و می گویند ما فقط برای رضای خدا به شما غذا می دهیم و از شما انتظار پاداشی نداریم.

امامت امانت بسیار سنگین در نزد امت «أنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملها وأشفقن منها وحملها الإنسان إنه كان ظلوماً أمانة (عهد و تکلیف الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمودیم، اما آنها امتناع کردند

و ترسیدند ولی انسان قبول کرد و او بسیار ظالم و جاهل است. (چون اگر به این عهد عمل نکند و قدر این مقام عظیم را نداند، بخود ستم کرده و جهنمی می شود).

امام اولی الامر و صاحب اختیار مسلمین است «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»

کودک دوازده ساله سنی شفایافت

«سعید چندانی» دانش آموز دوازده ساله سنی که در سال پنجم ابتدائی در دبستان محمد علی فائق زاهدان درس می خواند دچار سرطان در ناحیه شکم شد که او را در بیمارستان هزارتخت خوابی تهران بستری سپس او را در بیمارستان الوند عمل جراحی کرده و غده ای به وزن یک کیلو و نیم از شکمش در می آوردند. اما در مدت کوتاهی جای غده پر می شود و پزشکان اظهار می دارند که با این رشد سریع غده، دیگر کاری از آنها ساخته نیست.

مادر سعید شبی در خواب می بیند که به او می گویند «سعید را به مسجد جمکران ببرید».

طبعاً یک زن سنی نمی دانسته که مسجد جمکران کجا است؟ ولی با پرس و جو او را به مسجد جمکران قم راهنمایی می کنند. او هم

دست فرزندش را گرفته و در سال 1372 با پسر دیگرش «محمد نعیم» به قم آمده و به مسجد جمکران می‌رود.

مادر سعید اعمال مسجد را فرا گرفته و با پسرش «محمد نعیم» اعمال را انجام می‌دهد. آنگاه عریضه‌ای تهیه می‌کند و آن را در چاه می‌اندازد و به امام عصر (ع) متوسل می‌شود.

آن شب که شب چهارشنبه بوده است عده زیادی به مسجد می‌ایند و در مسجد به عبادت و نیایش و توسل به بقیه الله می‌پردازند. مادر سعید با مشاهده این امر، توسلش را بیشتر کرده و با الحاح و اصرار از امام عصر (ع) شفای فرزندش را می‌خواهد. همچنین موقعی که به اطاق مسکونی در زائرسرای جمکران می‌رود، دو نفر از خدام به اطاق او آمده و عزاداری می‌کنند و همگی برای شفای سعید دعا می‌نمایند.

ساعت 3 بعد از نیمه شب، سعید در عالم رؤیا شخصی را می‌بیند که نوری او را فرا گرفته و به طرف او می‌آید. نور به سینه و شکم او می‌رسد و سعید از عالم رؤیا بیرون آمده و چون چیزی متوجه نمی‌شود دوباره می‌خوابد. صبح روز بعد وقتی می‌خواهد عصایش را بردارد و بلند شود، متوجه می‌شود که از درد شکم خبری نیست و بدنش

سبک شده است. در آن وقت متوجه می شود که شفا یافته است و آن نور وجود مقدس حضرت صاحب الزمان (ع) بوده است. روز جمعه سعید و مادرش به تهران رفته و به بیمارستان الوند مراجعه می کنند. پس از عکسبرداری معلوم می شود که سعید صحیح و سالم است و از غده بدخیم سرطانی هیچ خبری نیست.

در غدیر

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر ولایت امیرالمؤمنین (ع) را اعلام کرد، ابلیس ناله ای کرده و همه شیاطین را نزد خود جمع نمود و گفت با این کار رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر کسی معصیت خدا نکند! لذا توطئه کردند و سراغ بعضی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و نگذاشتند که بعد از رسول خدا، ولایت به اهلش برسد و وقتی موفق شدند، ابلیس تاج پادشاهی بر سر نهاد و گفت تا امام (ع) قیام نکند خدا اطاعت نگردد.

منابع

برنامه سلوک علی شیروانی
هزارویک نکته درباره نماز دیلمی
عصر امام خمینی (قدس سره) میراحمد رضا حاجتی
بشارت‌های کتب مقدس تامر میرمصطفی، ترجمه بزرگ نیا
انیس الاعلام فی نصره الاسلام محمد صادق فخرالاسلام
المراجعات سید عبدالحسین شرف الدین عاملی
مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی